۵۷
حمل و ثور ۱۳۹۷
اپریل و می ۲۰۱۸

همبستگی نو

نشریه حزب همبستگی افغانستان

گردهمایی «حزب همبستگی» در تقبیح سیه‌روزهای ۸ و ۷ ثور | صفحه ۴

همبستگی

صاحب امتیاز: حزب همبستگی افغانستان

مدیر مسوول: سیدمحمود همرزم

شماره تماس: ۰۰۹۳-۷۰۰-۲۳۱۵۹۰

شماره جواز: ۸۷

اهداف ما

- افغانستان مستقل، آزاد، دموکراتیک و یکپارچه.
- وحدت ملی بر پایه استقرار و تحکیم دموکراسی استوار بر سکیولاریزم.
- تساوی حقوق زن و مرد و تمامی ملیت‌های کشور.
- مبارزه بر ضد هر نوع بنیادگرایی، ارتجاع و مداخلات خارجی.
- خروج فوری نیروهای اشغالگر امریکایی و ناتو از افغانستان.
- دفاع از مبارزات آزادیخواهانه و مترقی ملل دربند جهان.

در این شماره:

با آگاهی و مبارزه همگانی، ننگ ۷ و ۸ ثور را پاک کنیم! ۱

گردهمایی «حزب همبستگی» در تقبیح سیه‌روزهای ۸ و ۷ ثور ۴

با حضور امریکا و غلامانش، انتحار و کشتار پایانی نخواهد داشت ۷

روایتی از سینه‌های زخمی کابلیان ۱۰

«تلک خرس»، سند مزدوری تنظیم‌های اخوانی به آی.اس.آی ۱۵

وحدت یوسفزی د امریکایی ځواکونو له لوری په شهادت ورسیده ۲۴

انجنیر سیدکمال خان، فرزند آزاده و قهرمان افغانستان ۲۶

انیس آزاد، شاعر خروشان در برابر استبداد ۳۷

اولیور استون، فلمساز هالیوود که پلیدی دولت امریکا را برملا می‌سازد ۵۴

در هجوم طالبان ایرانی بر فراه چه گذشت؟ ۶۰

کاربران فیسبوک لاف‌وپتاق‌های طوطی ارگ را دوباره به دهنش داخل کردند ۶۵

انزجار کاربران فیسبوک بر افتتاح منار یادبود برای قسیم فهیم ۷۰

اعلامیه

با آگاهی و مبارزه همگانی، ننگ ۷ و ۸ ثور را پاک کنیم!

سال پرخون دیگر را پشت سر گذاشتیم و سیاه‌روزهای ۷ و ۸ ثور از راه رسیدند؛ روزهای شومی که هر بار با فرا رسیدنش، زخم‌های قربانیان آن تازه می‌شود. دو روز خونینی که یکی زمینه اشغال سوسیال-امپریالیزم شوروی را فراهم کرد و دیگرش جاده را برای اشغال وطن ما توسط پاکستان، ایران، عربستان و نهایتا امریکا و ناتو صاف نمود. ۷ ثور آغازگر جنایت و وطنفروشی در کشور بود و میلیونها کشته، زخمی و انسان‌های دربدر به جا گذاشت. ملتی که آرزو داشت با شکست مفتضحانه شوروی و پوشالیانش در فضای انسانی و آرامش بسر برند، اما هیولاهای ۸ ثوری نه تنها حاصل این همه قربانی‌های ملت را برباد دادند که در نخستین روزهای ورود نحس شان به کابل، این شهر زیبا را به مخروبه مبدل ساخته، هفتادهزار تن از ساکنان بیگناهش را شهید و محشری برپا کردند که تاریخ کشور کمتر نظیر آن را به خود دیده بود. از همین رو مردم ما به درستی شعار «۸ ثور سیاه‌تر از ۷ ثور» را سر دادند.

دردا که چپاولگرانِ هست و بود افغانستان و قاتلانی که ملت ماتمدار ما را

از دم تیغ کشیدند، امروز تحت پرچم امریکا مصروف دور دیگری از آدمکشی و خیانت و تاراج اند. اینان یکدیگر را در آغوش گرفته بر خون و اجساد مردم افغانستان قهقهه می‌زنند. گلابزوی، تنی، طاقت و دیگر میهنفروشان خلقی- پرچمی که از سر و روی شان خون مردم جاریست، به دست‌بوسی گلبدین راکتیار شتافته این قصاب کابل را کبوتر صلح تبلیغ می کنند.

امروز سیاف با بی‌شرمی تمام اعلام می‌دارد که یک میلیونم حصه مسوولیت جنگ‌های کابل را به دوش نمی گیرد؛ گلبدین با بی‌شرمی و دیده‌درآیی خاص یک رهبر اخوانی مدعی می‌شود که در هیچ جنایتی دخیل نیست و کابلیان را هم مرغان آسمان به شهادت رسانیده نه هزاران راکت او؛ در همین حال سرکردگان شورای نظار، جمعیت، وحدت، جنبش و... طوری اکت و ادای دموکرات بودن کرده در هر جمله شان کلمات «دموکراسی»، «حقوق زنان»، «یکپارچگی افغانستان» و غیره را می‌پرانند که گویی اصلا در تباهی کابل، قتل‌عام باشندگانش و غارتگری‌های دیگر کوچک‌ترین دستی نداشته‌اند. اما این اراذل خاین هرگز نمی‌توانند بر حقایق پرده اندازند. اینان امروز با حمایت جان‌کیری‌ها و زلمی‌خلیلزادها می توانند چهره «قهرمان ملی»، «قهرمان وحدت ملی» و... به خود گیرند اما حقیقت راهش را می‌یابد و روزی رسیدنیست که نام این جانیان در کنار چهره‌های پلید تاریخ چون هیتلر، فرانکو، خمینی، پینوشه، خامنه‌ای، سوهارتو و صدها خون‌آشام دیگر منحیت غداران ملی ثبت تاریخ گردند.

ستم‌پیشگان ضدملی و مالکان امریکایی شان با راه‌اندازی انتخابات‌های پرتقلب و مسخره، این رکن دموکراسی را نیز بین مردم رسوا و بی‌اعتبار ساختند. مردم به این آگاهی رسیدند که در موجودیت یک دولت بی‌اراده تحمیل شده بیگانگان، از رای آنان صرفا برای مشروعیت بخشیدن به این نظام پوسیده و دست‌نشانده استفاده سوء صورت می گیرد درحالیکه برنده را جان‌کیری تعیین می کند. دولت هم ملت منزجر از این بازی‌های خاینانه را با فشار وادار به ثبت‌نام می کند که بازهم هم‌میهنان مظلوم ما قربانی حوادث تروریستی ناشی از آن می‌شوند که ما المناک‌ترین نوع آنرا در دشت برچی کابل شاهد بودیم که دهها تن بصورت هولناک به شهادت رسیدند. عامل اصلی سیهروزی این عزیزان ماع وغ و سایر سران حکومت فاسد و گندیده اند.

هموطنان رنجدیده!

«حزب همبستگی افغانستان» عمیقا معتقد است که تا خفاشان خونخوار ۷ و ۸ ثوری بر سرنوشت ما حاکم اند، نه سلطه شیطانی امریکا و ناتو را می‌توان درهم شکست، نه هم بربرصفتان طالبی و داعشی را؛ طبیعتا موج فساد، بدبختی، دربدری، اعتیاد، ستمگری و... جاری در کشور نیز تشدید یافته مردم ما با روزگارتیره‌تری روبرو خواهند بود. رهایی از فاجعه کنونی فقط با آگاهی، بسیج و خیزش مردمی ممکن است و بس! تا همه اقوام و ملیت‌ها متحدانه و یکدست علیه خاینان داخلی و اشغالگران خارجی دست به مبارزه مرگ و زندگی نزنیم، افغانستان از این گودال تباهی نجات نخواهد یافت.

حزب همبستگی افغانستان

۶ ثور ۱۳۹۷

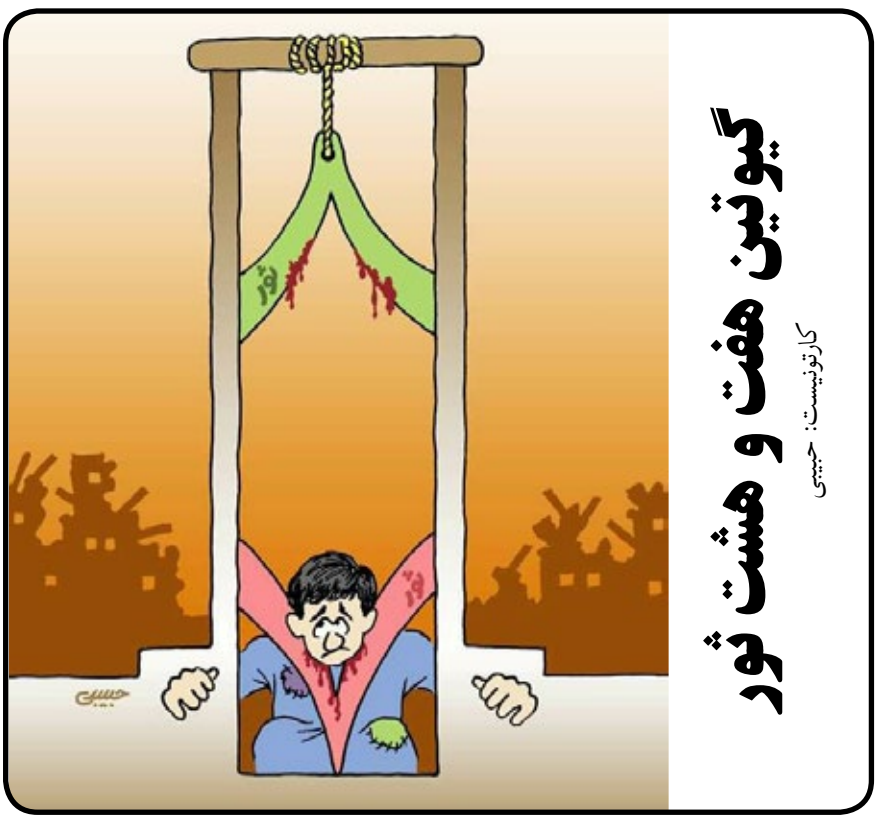

گزارش

گردهمایی «حزب همبستگی» در تقبیح سیه‌روزهای ۸ و ۷ ثور

کابل - ۶ ثور ۱۳۹۷: امروز جمعی از اعضا و هواداران حزب همبستگی گردهمایی‌ای را در تقبیح سیه‌روزهای ۸ و ۷ ثور و پیامدهای خونین برگزار کردند. البته قرار بر این بود که برنامه امروز طی رهپیمایی‌ای در یکی از نقاط جنگزده شهر کابل مانند جاده یا شهر کهنه به راه انداخته شود، ولی دولت اجازه برگزاری در آن جاها را نداد و حزب یکبار دیگر مقید به یکی از محوطه‌های شهر شد.

معترضان پلاکارت‌هایی با تصاویری از ویرانی‌ها و قربانیان چهار دهه اخیر و بخصوص ۸ ثور بلند نموده بودند که شعارهایی هم بر آن درج شده بودند: «۷ و ۸ ثور، دو روز ماتم ملی!» «مردم ما باید جنایتکاران ۸ و ۷ ثوری را محاکمه کنند!» «بدون محاکمه جنایتکاران ۸ و ۷ ثوری، افغانستان به صلح و بهروزی نمی‌رسد!»

خانم سیلی غفار، سخنگوی «حزب همبستگی افغانستان» در شروع سخنانش گفت:

«هشت و هفت ثور دو روز نکبت‌بار و فاجعه‌آفرین در تاریخ خونین سرزمین ماست که با جنایت و ویرانی گره ناگسستنی

خورده و هرگز فراموش نخواهند شـــد. امروز از همه دردناک‌تر هم همین است که هنوزهم جمع وسیعی از عوامل این دو روز ننگین بر سرنوشـــت مردم ما حاکم بوده، تحت پرچم امریکا و متحدانش در دور دیگری از ستم و غارت و پلیدی مشغول اند. امریکا و غرب هم روی همین‌ها سرمایه‌گذاری و حساب می‌کند چون به درستی می‌دانند که اینان در برابر دالر و قدرت حاضر اند هرچیز این وطن را بفروشند.»

در ادامه ســخنرانی‌اش ضمن ابراز تسلیت به خانواده قربانیان حمله انتحاری بر مرکز اخذ کارت رای‌دهی، علاوه کرد:

«در شـــرایط کنونی تا وقتی ملت دســـت به خیـــزش و قیام رهایی‌بخـــش ضـــد خاینان ملی و بـــاداران خارجی شـــان نزنند، چه انتخابـــات صورت گیرد چه صورت نگیرد، همین ســـتمکاران وطن‌فـــروش، تفنگ‌ســـالاران، هیرویین‌ســـالاران و یک مشـــت روشنفکران چتلی‌خوار شان سوار بر ســـرپنجه اشغالگران بیرونی بر سرنوشـــت ما حاکم خواهند بود. انتخابات خیله‌خند نوع ۲۰۱۴ هیچ‌چیـــزی را به نفع ملت تغییر نداد، تنها زمینه را بیشـــتر برای آدمکشان طالبی و داعشی مهیا ساخت که به این بهانه پیاپی مردم بی‌گناه را آماج حملات خاینانه شان قرار داده دسته دسته قتل‌عام می‌کنند. با استفاده از همین فرصت، به تمامی فامیل‌های قربانیان

حادثه دشت برچی تسلیت می‌گویم. ببینید هموطنان! اینان چقدر بی‌شرم و مردم‌آزار اســـتند. تا دیروز مردم ما به‌خاطر گرفتن یک تذکره هفته‌ها پشـــت در ادارات دولتی ســـرگردان می‌گشتند، اما امـــروز چون اینان به تذکره و رای مردم نیـــاز دارند، می‌بینیم که چطور مراکز اخذ تذکره باز کرده و مردم را تشویق می‌کنند.»

برعلاوه، در قســـمتی از گردهمایی، جمعی با نقاب ســـرجنایتکاران ۸ و ۷ ثوری که هنوز بر گرده‌های زخمی مردم ما ســـوار اند، دیده می‌شـــدند که با دستان زنجیرپیچ سرافگنده در محکمه مردمی ایستاده بودند.

اعلامیه

با حضور امریکا و غلامانش، انتحار و کشتار پایانی نخواهد داشت

خاطرات سیاه‌روزهای ۷ و ۸ ثور در ذهن مردم ما تازه بوده که ۱۰ثور روز دردناک دیگری را ثبت تاریخ کرد. هنوز خون قربانیان حملات انتحاری وحوش طالبی و داعشی در جاده‌ها نخشکیده که بار دگر جوی خونی در شش‌درک کابل جاری گشت. در این حمله که ظاهرا مسئولیت آنرا داعش بر دوش گرفت، عمدتا خبرنگارانی که برای پوشش انتحاری اولی در ساحه حضور یافته بودند از جمله محرم درانی (رادیو آزادی)، عبادالله حنان‌زی (رادیو آزادی)، یارمحمد توخی (طلوع‌نیوز)، غازی رسولی (تلویزیون یک)، نوروز علی‌رجبی (تلویزیون یک)، شاه‌مری فیضی (خبرگزاری فرانسه)، سلیم تلاش (تلویزیون مشعل)، علی سلیمی (تلویزیون مشعل) و سباوون کاکر (رادیو آزادی) جان باخته و عده‌ای دیگر هم زخمی شدند. همزمان، احمدشاه خبرنگار بی‌بی‌سی در خوست از سوی افراد ناشناس به ضرب گلوله به شهادت رسید.

به ادامه «تقبیح کردن‌ها»، دولت پوشالی ع و غ طبق روال همیشگی این حمله انتحاری را نیز «تقبیح» کرد. لیکن این دولت خاین‌پرور حتا حق نکوهش

و تسلیت گفتن را هم ندارد، چرا که: زیر پای گلبدین، این قاتل میرویس جلیل (خبرنگار رادیو بی‌بی‌سی) و حامی حملات انتحاری که با بیشرمی آن را «استشهادی» نامیده مشروع می‌داند، فرش سرخ هموار کرده و با ناز و کرشمه از این گدی‌گک سی‌آی‌ای و آی‌اس‌آی استقبال می‌کند؛ طالبان ددمنش، این قصابان اجمل نقشبندی (خبرنگار و مترجم افغان که در ۱۳۸۶ توسط طالبان در هلمند سر بریده شد) و هزاران هموطن بی‌گناه ما را «برادران ناراضی» خطاب کرده و پیدا و پنهان با آنان در معامله است؛ دوستم، شکنجه‌گر نجیب‌الله قریشی (فلمسازی که در جریان ساخت مستند «کاروان مرگ» توسط دوستمی‌ها مورد لت و کوب قرار گرفته مجبور به فرار از وطن شد) را معاون دوم ریاست‌جمهوری تعیین می‌کند؛ عطای قاتل قیس عصیان (خبرنگاری که به خاطر افشای جنایات عطا بوسیله سگان شکاری او ترور شد) را امیر بلخ می‌سازد و بعد چندین وزارت و پست پردرآمد را برایش می‌سپارد؛ سرور دانشی که محافظانش جمال ناصر فرهمند (خبرنگار تلویزیون طلوع) را مورد ضرب و شتم قرار دادند از نازدانه‌های ارگ است؛ محمد سلطان منادی، ذکیه ذکی، شیما رضایی، نعمت‌الله ظهیر، احمد سردار، پلوشه توخی، عبدالمنان ارغند، امید خپلواک، عبدالصمد روحانی و ده‌ها تن دیگر مظلومانه به شهادت رسیدند، ولی این دولت ضدملی عاملان این قتل‌ها را محاکمه نکرد.

حقیقت روشن است که بیشترین رسانه‌ها در افغانستان وابسته به جنگسالاران و نیروهای استعمارگر و ایادی ناپاک داخلی شان بوده تا جاده را برای اعمال شوم آنان صاف سازند. ولی از سوی دیگر تعداد وسیعی از کارمندان این رسانه‌ها برای «غم نان» همچو کارگران روزمزد مجبورا در این شبکه‌ها اشتغال داشته و با وجود فشار شدید و تهدید از سوی روسای شان و مقامات دولتی، با قبول خطر دست به افشاگری‌هایی می‌زنند. غیر از یک اقلیت کوچک، اکثر خبرنگاران ما انسان‌های باوجدانی اند که با استفاده از دریچه‌های کوچک صدای بی‌صدایان می‌شوند.

امریکا از چهل سال بدینسو مستقیم و یا از طریق دولت و استخبارات منفور پاکستان و ایران مشغول جنایت‌پروری و حمایت از تروریزم و ارتجاع در وطن ماست و اگر پشتیبانی پیدا و پنهان امریکا نباشد، هرگز طالب و داعش و دیگر نیروهای عصرحجری نمی‌توانند به این گستردگی به حملات پیچیده متوسل شده و هر روز هموطنان بی‌گناه ما را به ماتم بنشانند.

هموطنان دردمند،

«حزب همبستگی افغانستان» به این باور است که فجایع جاری و آلام ما جان‌گدازتر از آن اند که با همدردی در سطح حرف بتوان آن را تسلی بخشید. باید با آگاهی، بسیج و مبارزه، دردهای مشترک خود را به نیرو مبدل کرد تا هیچ قدرت مرتجعی در برابر آن توان ایستادگی نداشته باشد. باید شعار «مرگ بر طالب و داعش» را با شعار ریشه‌ای‌تر «مرگ بر دولت اشغالگر امریکا و متحدانش» تکامل بخشید!

حزب همبستگی افغانستان

۱۱ ثور ۱۳۹۷

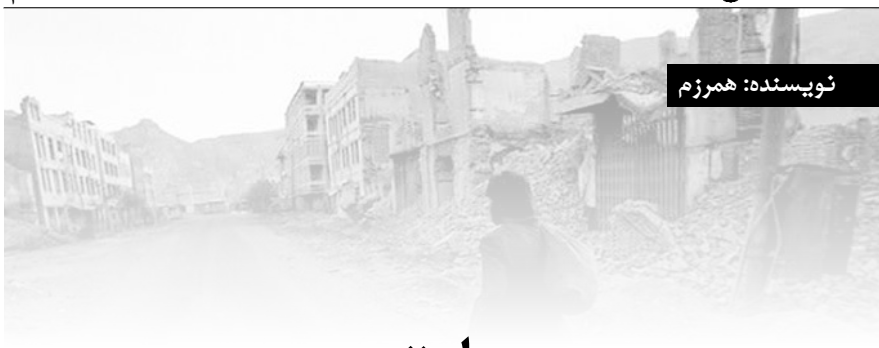

نویسنده: همرزم

روایتی
از سینه‌های زخمی کابلیان

جوهرخان ۴۹ سال عمر دارد و از دکان کوچک سلمانی و آشپزی در محافل خانگی سال‌هاست که نان خورده و اینک همسان هزاران هزار انسان مظلوم این وطن بیکار است. وی از زمان تجاوز روس تا تسخیر کابل توسط طالبان در همین شهر بوده و خاطرات بس تلخ و تکاندهنده را در ذهن دارد. همین که با وی همکلام شدم از من پرسید از کدام دوره سیاه را برایت قصه کنم. او با آه افزود: «درد من چه، درد مردم ما بسیار است که در کتاب ها نمی‌گنجد.»

۱۱ جدی که سالش را فراموش کرده‌ام، حزب اسلامی گلبدین و جنبش اسلامی دوستم همدست شدند و از ساحه چمن، بالاحصار، کارته نو به سوی پوسته‌های شورای نظار حومه چوک (سپاهی گمنام) و مناطق همجوارش هجوم بردند. جنگ آغاز شد و خانه ما در شوربازار بود. از زمین و زمان باروت می‌بارید. شورای نظار را عقب زدند و حزب با حدود ۷۰۰ تفنگدار تازه‌نفس که از کندز آورده بودند در این ساحات مستقر شدند. اینان به حدی بی‌رحم بودند که به هر سو می‌تاختند و می‌گفتند «امیرصیب به ما گفته سرش را بزن و مالش از شما». فضا را وحشت گرفته بود و طی چند روز همه جا ویران شد

و این ویرانی ترس تولید می‌کرد و تلفات مردمی بی‌اندازه بود. کسی پشت مرده خود نمی‌گشت و فقط پشت سرپناه بودند و فرار از منطقه.

من چندی قبل در دکانم موی یکی از قومندان‌های دوستم را اصلاح کرده بودم و او برایم گفته بود: «من در پوسته نمبر۹ بالاحصار هستم اگر کدام وقت چیزی کار بود و یا تهدید شدی بگو مربوط قومندان زنجیری هستم و یا خود را به من برسان.» تمام افراد کوچه‌های همجوار ما سراسیمه شده نمی‌دانستند چگونه از ناموس خود دفاع کنند. در این جریان به فکر همان قومندان افتادم که برایم وعده داده بود. فورا خود را به پوسته رساندم و بعد از بگو مگو برایم یک میل کلاشینکوف داد و افرادش مرا تا شوربازار همراهی کردند. همسایگان و هم‌کوچگی‌ها تعداد شان از صد نفر بیشتر بود به خانه ما و خانه‌های همجوار جابجا شدند... ما مردها بین خود پیمان بستیم که پشت مال خود نمی‌گردیم فقط باید ناموس خود را حفظ کنیم و اگر این وحشی‌ها هجوم آوردند، اول باید ما را بکشند، بعد... «باور نمی‌کنید ۸ شبانه روز، روزه گرفتیم و با کشمش سایه‌گی گذران خود را کردیم.» تا اینکه آتش‌بس شد و هر کس به سویی گریخت.

درجریان همین روزها برایم احوال رسید که به خانه قاسم‌بخش یکی از آوازخوانان مشهور کوچه خرابات که همجوار کوچه ما بود، جهادی‌ها حمله کرده و وقتی من رسیدم قاسم‌بخش بیچاره را زیر دست و پا و قنداق تفنگ‌ها انداخته بودند و همانند حیوان درنده بجانش چسبیده بودند.

در کوچه پهلوی ما تنها خانواده کاکا سمندر که شغل کیسه‌مال در حمام را داشت، باقی مانده بود، ۲ بجه شب جهادی‌ها به قصد تجاوز به دختر جوانش وارد خانه‌اش می‌شوند و کاکا سمندر با آنان مشت و یخن می‌گردد. یکی از این بی‌شرف‌ها به نشانه تهدید تفنگ را به شقیقه کاکا می‌گیرد ولی او تسلیم نمی‌شود تا اینکه ضربه می‌کند و او را جابجا فرش بر زمین کرده و دست به فرار می‌زنند. وقتی صدای فیرها و فریاد واویلا فامیل کاکا سمندر به گوش ما رسید چند نفر ما که مواظب کوچه خود بیدار بودیم رفتیم و دیدیم که پوست سر کاکا سمندر در اثر گلوله‌ها به دیوار چسبیده و خانه را خون فراگرفته است.

تمام اهالی شوربازار خانه و مال و حتا مرده‌های شان را رها کرده و فقط سر بدر بردند. در کوچه‌ی ما فقط سه فامیل مانده بود و بس.

پیشتر هم گفتم شهر به کابوس وحشت مبدل شده بود ساختمان‌های اطراف سرک دهمزنگ - دارالامان کاملا ویران بود و به‌اصطلاح مردم پشه پر نمی‌زد و تمام افراد خم خم از کنار سرکی که به خندق مبدل شده بود پیش می‌رفتند.

در همین روزها کابل به جهنم مبدل شـده بود، خانه به خانه جنگ وسـعت می‌یافت. پسـر عمه‌ام که ۱۸ سـال داشـت پشت سـودای خانه رفت و دیگر برنگشت و ما تمام جا را گشتیم و از او اثری نیافتیم. سرانجام بعد از پرس و پال فراوان باید مسـیر دارالامان را جستجو می‌کردیم. همین که به قصر دارالامان نزدیک شـدم ما را افراد حزب وحدت دسـتگیر کرده به زندان انداختند. در این زندان افراد بی‌شـماری بودند که سرنوشت شـان معلوم نبود ولی زندانی بودند... سـاعت‌های چهار عصر از پشت شیشه چشمم به قومندان سروری یکی از مشتریان دکانم افتاد که از افرادش پرسان می‌کرد: «تمام افراد دستگیر شده همین ها اند».

مـن با چابکی خـود را نزدیک کرده و فریاد زدم سـروری صیب، متوجه من شـد و گفت: چرا اینجا؟ جریان را شرح دادم و مرا از جمع دیگران بیرون کشـید و به جیپ چهار دروازه‌ای انداخت و به افرادش گفت تا باغ وحش این آدم را برسانید. پل آرتل در چنگ افراد شورای نظار بود بنا اگر مستقیم از این مسـیر می‌رفتم ممکن بود آنان مرا گروگان گرفتـه مورد بازپرس قرار دهند، پـس از داخل بـاغ وحش از راه پشـت خود را به چوب فروشـی‌ها و از آنجا با هزار ترس و لرز به خانه رسـاندم و غـم بچه عمـه را فراموش کردم و در صدد حفظ جان خود برآمدم... بعد از مدتی کـه تلاش‌های مـان بی‌ثمر ماند جسـد بچه عمـه‌ام را از لوگر یافتیم که افراد حزب اسلامی او را بصورت بی‌رحمانه به قتل رسانده بودند.

کابل در دهه ۹۰

در فرجام نیروهای شـورای نظار تحت رهبری مسـعود نیمه شـب در میان خانه‌ها و درمسـرای شوربازار جابجا گردیدند و با استفاده از تیرکش‌هایی که

ساخته بودند بر نیروهای تازه‌دم حزب اسلامی که از کندز آمده بودند یورش بردند که سبب جنگ سخت گردید و بار دگر آنچه برجا مانده بود ویران شد. در روی سرک اجساد افتاده بوده و حزب اسلامی بخاطر جمع‌آوری اجساد خود مردم را بیگار کرد و ما مرده‌ها را جمع کرده سر به سر در داخل موترهای هینو می‌انداختیم.

زمان ایستاده بود و دقیقه‌ها تحمل نمی‌شد و ما زیر باران باروت خانه و دکان را به باغ رییس انتقال دادیم. ساحه گذرگاه و باغ رییس تحت کنترول گروپ‌های مسلح جلال‌الدین حقانی همین شبکه حقانی کنونی بود. شورای نظار وقتی راکت‌های کور را از کوه رادیو تلویزیون شارت می‌کردند اصلا به اهداف نظامی اصابت نمی‌کرد و جان و مال مردم را تباه می‌ساخت چنانچه دکان سلمانی من و ده‌ها دکان تکه‌فروشی و خوار و بار فروشی و غیره با اصابت راکت‌های همین جنایتکاران به آتش کشیده شد و سوخت.

طی جنگ های ویرانگر تنظیمی ما نیز مانند سایر کابلیان خانه بدوش و آواره بودیم و بارها برای خود ظرف و فرش ساختیم یا چور و چپاول شد و یا رهایش کردیم و از جای بجای فرار نمودیم.

به همین منوال حزب اسلامی از چارآسیاب چهل‌میله را فقط به هدف ویرانی کابل و کابلیان شارت می‌کردند با این سخن هرزه که: «برو به خیر هر جا که خورد» خانه و زندگی مردم را به آتش می‌کشیدند. در ساحه مسجد عیدگاه یکی از این موشک‌های کور در میان کتله‌ای از مردم فرود آمد که بیش از ۲۰ نفر زخمی و شهید شدند.

در سرک دوم تایمنی ۴ تن از همسایگانم توسط راکت‌پرانی‌های این جلادان جان دادند. خلاصه سرهای بی‌تن و دست و پای بی‌بدن را بارها و بارها با چشمانم دیده و ده‌ها بار از سر اجساد مردگان با یک آه و افسوس گذشته‌ام.

حالا وقتی در مطبوعات وقاحت و بی‌شرمی گلبدین و دیگران را می‌بینم که می‌گویند: «اگر کسی ثابت کرده که امر فیر بر کابل را داده‌ایم...» از خشم تلویزیون را خاموش می‌کنم و دشنام می‌دهم.

چندین بار خانه ساختیم ولی یکبار هم به اندازه چوب گوگرد از خانه بیرون نکردیم و تا هنوز نه خانه داریم و نه چند افغانی که صرف مریضداری و تحصیل اولادم کنم. آنانی که جنایت کردند، صاحب همه چیز شدند و از آنان کسی نپرسید که چرا؟ گاه گاه با خدا نیز قهر می‌کنم و می‌گویم خدایا

با صداقت بندگی کردیم و نه چشـــم به کسی دوختم و نه مال مردم را خوردم اما به جنایتکاران هزار و یک ناز و نعمت می‌دهی و به ما بیچارگان نه. باز توبه می کنم و می گویم خدایا مرا ببخش که زیر فشارم.

هنگامیکه طالبان به کابل داخل شـــدند ما شـــمالی رفتیم و تا زمانیکه طالبان به شـــمالی هجوم آوردند ما درآنجا ماندیم. آنان نیز که دســـت کمی از ســـایر جنایتکاران نداشـــتند به بهانه داشتن سلاح مرا چندین بار لت و کوب و مجبور به ترک خانه نمودند، ما به سوی دره غوربند رفتیم، زمستان‌های سرد و ناداری و بی‌خانمانـــی وقت می‌طلبد تا برایت قصه کنـــم تا بالاخره جبرا تن به هجرت دادیم و با مشـــکلات راهی پاکستان شدیم و در ساحه ناصر باغ پشاور در کنار ســـایر مهاجرین بی‌پناه سرپناه غریبانه یافتیم. اینکه در آنجا چه گذشت داستان دیگریست.

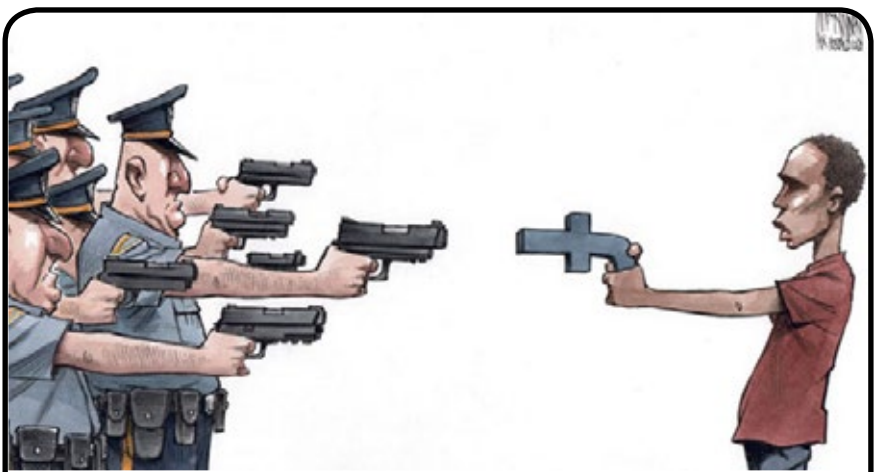

شبکه‌های اجتماعی را اسلحه سازیم!

کارتونیست: Bruce MacKinnon

نویسنده: نوید نابدل

«تلک خرس ـ داستان ناگفته افغانستان»، سند مزدوری تنظیم‌های اخوانی به آی.اس.آی

«تلک خرس ـ داستان ناگفته افغانستان» کتابی‌است به قلم دگروال محمد یوسف و مارک ادکین امریکایی که در سال ۱۹۹۲ منتشر شد. این کتاب سند انکارناپذیر غلامی و مزدوری برده‌وار سران و اکثر قومندان‌های تنظیم‌های هفتگانه پشاوری به پاکستان است. تا امروز هیچکدام از جهادیان جرات نکردند که به رد محتویات کتاب بپردازند چون می‌دانستند که در صورت کوچکترین عکس‌العمل، با اسناد بیشتر به روی شان زده شده روسیاه‌تر خواهند شد. یوسف برای نخستین بار علنی فاش نمود که «تیم های آی.اس.آی بطور مرتب و مکرر با همراهی مجاهدین به افغانستان اعزام می گردیدند» و سرتاسر کتاب با لحنی نوشته شده که عملا این آی.اس.آی بود که زنجیر رهبران تنظیم‌ها را در چنگ داشته عملیات‌های شان را رهبری می کرد. درین کتاب در می‌یابیم که پاکستان از طریق احزاب منفور اخوانی از همان آوان کوشید مقاومت ضدروسی ملت ما را از مسیر اصلی منحرف ساخته برای تباهی کامل وطن ما از آن سود برد.

«تلک خـــرس» تا کنون دوبار به فارســی ترجمه و نشر گردیده است که من از ترجمه آقای محمد قاسم آسمایی درین نوشته استفاده کرده‌ام.

نویسنده در پیشــگفتار کتاب خودش را چنین معرفی می کند:

«وظیفهٔ من در آی.اس.آی سـوق و اداره امور دفتر افغانســتان بود. این اداره مســؤولیت پیشبرد جنگ علیه افغانستان را بر عهده داشت.... من نتنها وظیفه داشــتم تا مجاهدین را آموزش داده مسلح سازم، بلکه مکلف بودم تا پلان‌های عملیاتی آنان را در داخل افغانســتان نیز سازماندهی نمایم.»

دگروال محمد یوسف آی.اس.آی در حال برنامه‌ریزی عملیات با جمعی از قومندان‌های تنظیمی.

بخشــی از کتاب به فعالیت‌هــای خرابکارنه تنظیم‌ها تحت هدایت مســتقیم مشاوران آی.اس.آی علیه شهر کابل اختصاص یافته که من گوشه‌هایی از آنرا جهت اطلاع نســل امروز که از آن فجایع و غلامی باندهای اخوانی بی‌خبر اند جمعاوری کرده تقدیم می‌دارم.

نویســنده از رییــس وقــت آی.آس.آی، جنــرال عبدالرحمن اختر منحیث مبتکر و استراتژیست اصلــی جنــگ علیه شــوروی در افغانستان یاد نموده او را می‌ستاید. جنــرال اختر هشــت ســال تحت حاکمیت جنرال ضیاءالحق ریاست آی.اس.آی را بــه عهده داشــت. بر اســاس گفته جنرال یوســف، «جنــرال اختر در مورد حملات بر شــهر کابل یکنوع جنون خاص داشــت» و «کابل باید بســوزد» شــعارش بود. هرچند اختر به تاریخ ۱۷ اگست ۱۹۸۸ در ســانحه هوایی همراه با جنرال ضیاء کباب شــد، اما چاکران افغانش بعد از سیاهروز ۸ ثور، این خواب ارباب پاکستانی شان را با سوختاندن و تباهی کامل

ویلیام کیسی (رییس سی.آی.ای)، جنرال اختر (رییس آی.اس.آی) و دگروال یوسف در حال دیدار از یک مرکز تعلیمات نظامی مجاهدین در حومه پشاور.

کابل عملی ساختند.

اگر امروز طالبان با برنامه‌ریزی و حمایت آی.اس.آی هر روز شهریان کابل را به ماتم می‌نشـــانند، جهادی‌هایی چون ربانی، سیاف، قانونی، عبدالله، بسم‌الله، عبدالحـــق، فهیم، گلبدین و... آنزمان مجـــری این نوع اعمال جنایتکارانه تحت هدایت آی.اس.آی بودند که قربانیان اصلی آنرا شهریان بی‌دفاع کابل تشکیل می‌داد. جنرال یوســـف جریانات پس پرده اعمال تخریبی و راکت‌پرانی‌ها بر کابل را بیان داشـــته از نقش مشاوران آی.اس.آی و قومندان‌های جیره‌خوارش در حملات بر کابل پرده برمی‌دارد.

دگروال یوسف با چندتن از چاکران افغانش که درین میان گلبدین و سیاف از مریدان خاص او به شمار می‌رفتند.

قسمت‌هایی از این فصل کتاب:

شهر کابل هدف اولی و اساسی در ستراتیژی جنرال اختر بود، اما او نمیخواســـت که آنرا با یک حمله تصرف نماید؛ بلکه خواست و هـــدف نهایی وی آن بود تا تمام هســـت و نیســـت کابل اعم از تأسیسات سیاسی، اقتصادی، نظامی و خدمات اجتماعی آن نابود گردد. شـــعار او چنین بود «کابل باید بســـوزد»، باید تمام خطوط ارتباطی و اکمالاتی آن قطع و دائماً تحت فشار باشد. او می‌دانست

که در اینصورت شهر را می‌توان به سهولت و بدون مقاومت تصرف کرد. بزرگترین آرزوی وی این بود تا بعد از سقوط و ویرانی کابل از آن بازدید بعمل آورده و "نماز شکرانه" را در آنجا ادا نماید که این آرزوی او برآورده نشد.

...

برای سوختاندن کابل، ستراتیژی ما دارای سه بخش بود. در قدم اول اقدامات در جهت هماهنگ ساختن حملات برای قطع راه‌های اکمالاتی کابل و جلوگیری از رسیدن مواد به داخل شهر. برای رسیدن به این هدف اجرای کمین‌ها در مسیر کاروان‌های اکمالاتی به استقامت کابل، از بین بردن منابع آب نوشیدنی و منفجر ساختن بندهای آب و از بین بردن سیستم برق‌رسانی و منفجر ساختن شبکهٔ برق جز از وظایف اساسی ما بود. بخش دوم اقدامات ما پیشبرد اعمال تخریبی و سبوتاژ در داخل بود.... از جمله اقدامات موفق ما، جابجایی و انفجار دادن بم در اواخر سال ۱۹۸۳ در طعام‌خانه پوهنتون کابل بود که در نتیجهٔ آن نه نفر از اتباع شوروی از جمله یک زن پروفیسور کشته شدند. مکاتب و موسسات تعلیمی و تحصیلی اهداف مساعد برای ما بود زیرا کارکنان آن کمونیست و افکار دگم مارکسیستی را برای شاگردان تبلیغ میکردند. از نظر مجاهدین این کار سبب دور شدن جوانان از اسلام می‌شد...

از بین بردن منابع آب نوشیدنی و منفجر ساختن بندهای آب و از بین بردن سیستم برق‌رسانی و منفجر ساختن شبکهٔ برق جز از وظایف اساسی ما بود.

بخش سوم اقدامات ما عبارت بود از حملات راکتی دوربرد بر شهر کابل که طور دوامدار صورت می‌گرفت. چنانچه ده هزار راکت در طول حملات ما بر شهر کابل و اطراف آن پرتاب گردید. در این حملات به استثنای بعضی روزهای زمستان، وقفه صورت نگرفت. کابل شهر کلان است و اصابت دقیق بر اهداف انتخاب شده ما

بخش سوم اقدامات ما عبارت بود از حملات راکتی دوربرد بر شهر کابل که طور دوامدار صورت می‌گرفت. چنانچه ده هزار راکت در طول حملات ما بر شهر کابل و اطراف آن پرتاب گردید.

ناممکن بود، لذا من انکار نمی‌نمایم که در اثر اصابت راکت‌های ما افراد بیگناه و هواداران مجاهدین کشته نشده است، چنین واقعات به کثرت رخداده اما ما آنرا عمدی انجام نداده‌ایم زیرا جنگ‌های امروزی بدون تلفات افراد ملکی ناممکن است. هرگاه ما به دلیل اینکه افراد ملکی در چنین حملات راکتی کشته نشوند از پرتاب راکت بر شهر کابل خودداری می‌کردیم، این به معنی انصراف و عدول از ستراتیژی اصلی ما بود.

قوماندان عبدالحق که در حملات راکتی بر کابل نقش عمده داشت، در مورد کشتن افراد ملکی، حین مصاحبه با مارک اوربان نویسندۀ کتاب «جنگ در افغانستان» چنین اعتراف نموده است: « هدف آنها (مجاهدین) غیر نظامیان نبود... ولی اگر ضربۀ من بر آنان وارد می‌گردد، برای من مهم نیست. حتی اگر خانواده‌ام در جوار سفارت شوروی باشد من آن ساحه را مورد ضربه قرار می‌دهم. اگر من آمادۀ مرگ هستم، بگذار فرزند و همسر من نیز چنین سرنوشتی داشته باشند.

....

من همیشه علاقمند بودم تا شهر کابل از طرف روز نیز مورد حملات راکتی قرار گیرد، اما تا سال ۱۹۸۶ ما توانایی اجرای اینگونه عملیات را نداشتیم.

....

جنرال اختر در مورد حملات بر شهر کابل یکنوع جنون خاص داشت. او همیشه در مورد حملات به کابل، نسبت به سایر مناطق پافشاری می‌نمود. هرگاه یک قوماندان هر نوع سلاح ثقیله را برای حمله بر کابل و ویرانی آن مطالبه می‌کرد، حتی باوجود

بیشترین گروپ مشاوران پاکستانی در سازماندهی عملیات بر علیه شهر کابل توظیف شده بودند.

مخالفت من، آنرا در اختیار وی می‌گذاشت. وارد کردن فشار بر کابل هدف اساسی ستراتیژی ما بود. سقوط کابل به معنی پیروزی ما در جنگ بود. بر اساس همین علت، بیشترین گروپ مشاوران پاکستانی در سازماندهی عملیات بر علیه شهر کابل توظیف شده بودند. باوجودی که من از ابتدا با اعزام مشاورین پاکستانی به داخل افغانستان مخالف بودم، اما بنابر دستور اکید جنرال اختر مبنی بر تحت فشار قرار دادن کابل در سال ۱۹۸۴ تعداد زیادی آن را اعزام نمودم، چنانچه از جمله یازده گروپ اعزامی، هفت گروپ آن تنها وظیفه داشتند فعالیت‌های تخریبی را بر ضد کابل سازماندهی نمایند، این گروپ‌ها از ماه اپریل تا ماه نوامبر حملات متعددی را سازماندهی نمودند که هریک شش هفته ادامه داشت.

....

«قوماندان عبدالحق در حملات راکتی بر کابل نقش عمده داشت.»

در این زمان جنرال اختر طرح را ارائه کرد که بر اساس آن باید برای بلند بردن مورال مجاهدین بخشی از کابل در اثر حملات هماهنگ و سریع اشغال و برای ۳۶ ساعت باید تحت کنترول قرار داده شود. من برای ارزیابی چگونگی این پلان طالب وقت شدم اما نامبرده این پلان را طور جداگانه با سیاف و گلبدین مطرح و آنها با علاقمندی زیاد با آن موافقه و خواستار سلاح‌های بیشتر ثقیله شدند و برایم هدایت داده شد تا در مورد جزئیات پلان با آنها گفتگو نمایم.

نتیجه گفتگوها این بود که برای اجرای موفقانه پلان، حمله باید با هماهنگی کامل همه و حداقل دو تنظیم سازماندهی گردد

و چون سلاح مؤثر دافع هوا وجود نداشت، لذا از طرف روز چنین حمله ناممکن و از طرف شب باید صورت گرفته و برای مصروف ساختن بیشتر دشمن، همزمان باید حملاتی بر میدان هوایی کابل، بگرام و جلال آباد نیز عملی شود، در غیر آن جابجایی و مخفی نگاشتن حداقل ۵۰۰۰ مجاهد که هر دو سرکرده تنظیم به این تعداد توافق داشتند، در اطراف کابل ناممکن بود.

نظر ما چنین بود که به عوض طرح پلان برای تصرف ۳۶ ساعته، باید حملات هماهنگ متعددی از چندین جناح از طرف شب صورت می‌گرفت و قبل از طلوع آفتاب مجاهدین باید دوباره به مواضع شان عقب‌نشینی می‌نمودند. هیچ یک از رهبران حاضر به اشتراک در چنین عملیات نشده و دلیل می‌آوردند که سلاح ثقیله برای این حمله در اختیار آنان نیست، لذا پلان ما عملی شده نتوانست.

من هیچگاه موفق نشدم تا حملات هماهنگ مشترک را بر کابل سازماندهی نمایم، اما باوجود آن به قوماندانان مختلف دستور می‌دادم تا همزمان بر کابل شلیک نمایند تا دشمن تصور نماید که گویا عملیات مشترک هماهنگ وجود دارد.

در بخشی، جنرال یوسف تفصیل حمله بر فرقه ریشخور را شرح می‌دهد که به خاطر موفقانه بودن آن افسران پاکستانی بودند که مورد نوازش رییس جمهور آن کشور قرار گرفتند:

«...قوماندان همراه این گروپ کورس سه هفته‌ای MBRL را در پاکستان سپری و بعد از ختم کورس از جمله آموزگاران این کورس یکنفر جگرن و دو نفر افسر دیگر به همراهی وی به افغانستان اعزام گردیدند.... افسران ما تصمیم گرفتند که باید شصت راکت بر شهر کابل پرتاب گردد.... مجاهدین در نیمه شب راکت‌ها را عیار و با سر دادن شعار الله‌اکبر در ظرف نیم ساعت ۶۰ راکت را بر فرقه ریشخور پرتاب نمودند که در نتیجه آن به آتش کشیده شد.... مانند سایر تیم‌های پاکستانی، به جگرن و دو افسر از طرف رئیس جمهور تبریکی و مدال داده شد.»

در فصل نهم در باب تخریب زیربناهای افغانستان می‌نویسد:

بزرگترین موفقیت ما در این بخش در سال ۱۹۸۴ بدست آمد، طوری که توانستیم طی یک شب، هشتاد پایه برق را در مسیر سروبی ـ کابل منفجر ساخته و کابل را در تاریکی مطلق فرو ببریم.

«پایه‌های برق صدمه‌پذیرترین هدف دانسته می‌شد. ما برای منهدم ساختن این پایه‌های مثلثی شکل که از بند برق سروبی به استقامت شمالغرب تا جبل‌السراج و بعداً تا شهر کابل تمدید شده بود مجاهدین را آموزش دادیم.... بزرگترین موفقیت ما در این بخش در سال ۱۹۸۴ بدست آمد، طوری که توانستیم طی یک شب، هشتاد پایه برق را در مسیر سروبی ـ کابل منفجر ساخته و کابل را در تاریکی مطلق فرو ببریم. جریان این عملیات توسط ژورنالیست‌های امریکایی فلم‌برداری گردیده و تحت عنوان "عملیات خاموشی" در تلویزیون‌ها نشان داده شد.»

ارسال راکت‌های پیشرفته ضدطیاره «استنگر» توسط امریکا برای مجاهدین و استفاده آن تحت هدایت آی.اس.آی بخش دیگری از کتاب را تشکیل می‌دهد که گوشه‌هایی از آنرا نقل می‌کنم:

بعد از ظهر روز ۲۵ سپتمبر ۱۹۸۶ به تعداد سی و پنج مجاهد با استفاده از عوارض اراضی و در پناه بوته‌زار خود را به فاصله یک و نیم کیلومتری شمال شرق تپه‌های مجاور میدان هوایی جلال آباد رسانیدند. آنان برای مدت سه ساعت در عمق ساحه امنیتی دشمن بدون آنکه کشف شوند، قرار داشتند. قوماندان غفار می‌توانست بخوبی سربازان موجود در پسته‌های امنیتی را مشاهده نماید....

من شخصاً قوماندان غفار را با یک نفر دیگر بنام درویش برای اجرای این گونه عملیات‌ها انتخاب نموده بودم، درویش باید وظیفه مشابه را در نزدیکی کابل انجام می‌داد. ما برای این لحظه، چار سال انتظار کشیدیم تا با حریف منفور خویش در شرایط مساوی قرار

گیریم. این دو قوماندان وظیفه داشت تا هلیکوپتر و هواپیماهای دشمن را توسط راکت ستینگر امریکایی سرنگون سازند. هردو قوماندان برای این وظیفه از همان اول در رقابت قرار گرفتند....

انفجار در یکی از بس‌های شهری کابل در دهه هشتاد میلادی. کشتار غیرنظامیان بوسیله غلامان پاکستان از چهاردهه بدینسو در کابل جریان دارد.

... با گفتن قومانده "اور" و الله‌اکبر توسط غفار سه راکت فیر که دو آن بر هدف اصابت و راکت سومی در فاصله چند متری فیرکننده بدون اینکه منفجر شود، سقوط نمود. دو هلیکوپتر حین اصابت بر زمین منفجر گردیدند. فیرکنندگان بار دیگر دو راکت را تعبیه و فیر نمودند که یکی از آن به هدف اصابت و دیگری خساره به هلیکوپتر وارد کرد و به این ترتیب با پنج فیر راکت سه نفر کشته شد و مجاهدین زیاد خوشحال شدند.

این روز خاطره انگیز و فراموش ناشدنی بود و غفار نیز برنده شرط و مشهور شد و بعد ها تقریباً ده هلیکوپتر و هواپیما را سرنگون کرد. من او را نزد جنرال اختر بردم که پاداش‌ها و تحایف بدست آورد.

یکی از دستاوردهای بزرگ ما قبل از رسیدن ستینگر، سرنگون ساختن هواپیمای میگ۲۱ در سال ۱۹۸۵ بود که پیلوت آن یک جنرال شوروی و از قندهار به استقامت شیندند پرواز و ما توسط راکت SA-۷ آن را سرنگون نمودیم، اما پیلوت آن نجات یافته و توسط مجاهدین بدون آنکه به موقف وی پی‌ببرند، اسیر گردید. قوای شوروی با شدت زیاد با ده‌ها فروند هواپیما در جستجوی وی برآمدند و مجاهدین از ترس حملات انتقامجویانه اسیر را بقتل رسانیدند و بعد از مدتی پی بردند که وی جنرال قوای هوایی شوروی بود، پراشوت وی را به پاکستان آورده و به حیث یادگار باارزش پیروزی‌های پاکستان نگهداری می‌شود.

لیکونکی: رحمت

وحدت یوسفزی د امریکایی ځواکونو له لوری په شهادت ورسیده

وحدت یوسفزی د معراج الدین ځوی په ۱۳۶۷ کال کی د لغمان ولایت په قلعه دامان کلی کـی وزیږیده. هغه چـی یوې زیارکښې کورنۍ پورې اړه لرله د کار ترڅنګ یی خپلو زده‌کړو ته هم دوام ورکړ او په ۱۳۸۸ کال کی د اسحاق ننګیالي له عالی لیسې څخه په بنـه درجه فارغ شـو. له فراغت وروسته وحدت تل هڅه کول چی ځوانان لیک لوسـت ته وهڅوي. هغه ډیر بنـه او پرمختللی فکر درلود او تل به یی د کلـی ځوانانو ته د روانو ناخوالو او د هغوی د عاملانو په اړه معلومات ورکول له همدې کبله د ټولو په مشـوره هغه د کلی ځوانان د ریږیس په توګه وټاکل شو. ددې ترڅنګ هغه د سرې میاشتی سره هم د رضاکار په توګه کار کاوه.

وحدت یوسفزی به تل ځوانان وحدت او یووالی ته هڅول. هغه افغانستان یـو اشـغال شـوی هیواد بالـه او د امریـکا کرغیړنـو کړنو او پلانونـو، وطنی جنایتکارانـو، فاسـدانو او هیوادپلورنوکـو په اړه یی له خلکو سـره خپل نظر شـریکاوه. هغه به ویل: «امریکا ریښتینی آزادی غوښتونکی او بانفوذه خلک چی د هغوی د موخو خنډ وی له منځه وړی.»

نو پر همدی اساس د امریکا جنایتکاره ځواکونو وحدت یوسفزی د ۱۳۹۶ کال د دلوی په ۲۸مه نیټه په داسـی حال په شـهادت ورسـاوه چی هغه د یو

بادی ټوپک سره د بنکار په لور روان وو او د امریکایی پوځیانو له مرکز څخه یـی ۲۰۰ متره واټن درلوده. له وحدت یوسـفزی څخه ۳ کم‌عمره لونې پاتی چی مشره لور یی نجوا معلوله ده.

که یو موټی راولاړ نشـو او په آګاهانه ډول د امریکایی ځناورو پوځیانو او د هغـوی د چوپړانـو پر وړاندی کلکه او نه سـتړی کیدونکـی مبارزه ونکړو د وحـدت په څیر پـه هیواد او آزادۍ میئن ځوانان به نـور هم تر خاورو لاندی شی.

کارتونیست: کاکس و فورکم

از صفحات تاریخ ما

انجنیر سیدکمال خان، فرزند آزاده و قهرمان افغانستان

قبلا راجع به سیدکمال از فرزندان بزرگ مردم ما مطلب و از جمله گوشه‌هایی از جریان محاکمه وی را آوردیم. اینک نکات دیگری از زندگی با افتخارش:

از اقدام شجاعانه عبدالخالق که نادر مزدور را به زباله‌دان تاریخ فرستاد همه می‌دانیم اما در باره سید کمال خان که حدود چهار ماه قبل از خالق، برادر نادر جلاد (محمد عزیر) در برلین را به جزای اعمالش رسانید، کمتر سخن رفته است. با الهام از سیدکمال بود که عبدالخالق قهرمان با گفتن اینکه «سید کمال و محمد عظیم خان شهید دم مار را بریدند، اکنون نوبت من است تا خود مار را بکشم» به زندگی سرکرده‌ی خاندان غدار پایان بخشید.

سیدکمال خان به تاریخ ۲۷ سنبله ۱۲۷۹ (۱۸ سپتامبر ۱۹۰۰) در خانواده فقیری که شغل مسگری داشت در کابل به دنیا آمد. در عصر امان‌الله خان در سال ۱۹۲۲ با جمعی از محصلان افغان برای ادامه تحصیل در رشته انجنیری به آلمان رفت و در ۱۹۲۷ از پوهنتونی در شهر مگدیبورگ فارغ شد. با برگشت به افغانستان در فابریکه سمنت یکه‌توت کابل به کار آغاز نمود.

امیرالدین شنسب که از جمله محصلان افغان در آلمان و دوست و هم‌اتاقی

سیدکمال بوده و در کتابش «خاطرات هشتاد سال زندگی یک افغان»، صفحات زیادی را به فعالیت مشترکش با سیدکمال اختصاص داده است، پیرامون اعزام دوباره سیدکمال به آلمان می‌نویسد:

۱۹۲۲: سیدکمال با جمعی از محصلان افغان که در عصر امانی به آلمان اعزام گردیدند.

«امان‌الله خان در وقت سفرش به اروپا فابریکه سمنت‌سازی یکه‌توت کابل، فابریکه نساجی جبل‌السراج، فابریکه قندسازی جلال‌آباد و فابریکه کاغذسازی همین شهر را که در صندوق‌ها به سوخت رسید از آلمان بکریدت خریداری کرده بود.

سردار عبدالعزیز خان، برادر نادرشاه و پدر داوودخان، از نوکران سرسپرده انگلیس در افغانستان بود.

حکومت فابریکه سمنت‌سازی را بعد از بسته‌کاری با زغال چوب بکار انداخته بودند چرا که زغال سنگ نبود و تا آن زمان استخراج نگردیده بود. چون کلوری زغال چوب کافی نبود فابریکه سمنت در اندک مدت از کار افتاده و آتش‌خانه آن خراب شده بود.

سیدکمال پس از تکمیل تحصیلاتش در شق سمنت قبل از انقلاب حبیب‌الله بوطن رفته بود. حکومت او را هدایت داده بود که فابریکه را معاینه کرده و نقص و خرابی آن را راپورت راجع به کار انداختن مجدد آن معلومات بدهد. او بعد از معاینه و مطالعه نواقص و خرابی فابریکه.... گفته بود چون زغال سنگ در وطن استخراج

نگردیده و زغال چوب کالوری کافی ندارد حکومت کدام شـــخص را بـــرای ۶ ماه به آلمان روانه بکند که او در جنگل‌های آنجا تحت هدایت و رهنمایی متخصصین زغال سازی کار کرده بوطن برگردد و زغال چوب را با کالوری بلند در وطن بسازد که از آن در فابریکه عوض زغال سنگ کار گرفته شود.

حکومت هدایت داده بود که خودش آن وظیفه را انجام داده و به همرایش چندین صد ســـیر زغال چوب را برای امتحان و تجربه لبوراتی کرده او را روانه جرمنی کرده بودند.

برای همه مصارفات و کرایه و سفر خرچ و شش ماهه معاش باو پنج صد پوند استرلنگ تادیه کرده بودند. سیدکمال در جنگل‌های آلمان در مدت ۶ ماه طبق پروگرام زغال‌ســـازی را آموخته و باقی همـــه کارها را انجام داده آماده بازگشـــت بوطن بود.» («خاطرات هشتاد سال زندگی یک افغان»، ص۱۰۲)

۱۹۲۲: سیدکمال با جمعی از محصلان افغان که در عصر امانی به آلمان اعزام گردیدند.

در ســـال ۱۹۲۹ با آغاز اغتشاشـــات مخالف دولت امانی و ســـرانجام غصب قدرت توســـط حبیب‌الله کلکانی، ســـیدکمال همراه امیرالدین شنســـب تصمیم

می‌گیرند که به افغانستان برگشته در کنار امان‌الله خان علیه ارتجاع سلاح بدست گیرند. شنسب می‌نویسد:

«به نسبت آن واقعه {سقوط دولت امانی} سفیر صاحب {سیدقاسم خان، سفیر افغانستان در روم} دوستانه بما گفت بهتر است تا روشن شدن قضیه بروما بمانید پول تکت کشتی را واپس به جیب تان بیندازید و سفر کشتی را فسخ نمائید. ما هر دو به نظریه دوستانه سفیر صاحب موافقت نکرده گفتیم هر افغان وطن‌دوست باید در چنین اوقات بوطن باشد و کاری که از دستش برسد برای بهبود اوضاع خودداری نکند.» (ص۵۳)

آن دو با کشتی به بمبئی و از آنجا به کندهار آمده و در لشکرکشی امان‌الله خان برای تسخیر دوباره کابل، او را تا غزنی همراهی می‌کنند. اما با انصراف امان‌الله خان از مقاومت، سیدکمال و شنسب به هند رفته در کشتی حامل خانواده امان‌الله خان از بمبئی تا بندر مارسیز، سفر می‌کنند. در کتاب شنسب، لشکرکشی امان‌الله خان به غزنی و نهایتا سفر پرماجرا و جالب آن دو به آلمان به تفصیل درج گردیده است.

سیدکمال از دولت بریتانیا و جیره‌خوارانش در افغانستان نفرتی عمیق داشت. وی و همفکرانش شاهد بودند که ثمره پیکار و خون هزاران افغان غیور که در سنگرهای مبارزات ضد انگلیسی نثار شده بود، با سرسپردگی نادر، خاندان و همدستان به استعمار انگلیس، برباد می‌رفت و افغانستانی که پیشگام استقلال‌طلبی و آزادیخواهی در شرق شده بود بار دیگر لانه سگان و جاسوسان انگلیس می‌شد.

در آلمان، شنسب چون کار خوبی در شرکت زیمنس می‌یابد، زندگی سیدکمال را که با تنگدستی توام بود نیز تامین می‌کند. سیدکمال پس از مدتی به دعوت امان‌الله خان به روم رفته مدتی با او و بعدتر با مادر امان‌الله خان در آلمان بسر می‌برد. اما شنسب که از سوی دولت به کابل فراخوانده شده بود در شرکت نساجی افغان آغاز به کار می‌کند. او می‌نویسد:

«زنده‌گی در کابل یکنواخت تیر میشد. با رفقا عصر روزها اکثرا در قهوه‌خانه میترسنگ میبودیم یکروز خط سیدکمال را از برلین گرفتم که نوشته بود یک کار مهم در پیش دارد. مگر واضح و یا شفر تحریر نکرده بود آن کار مهم چه بود. دو هفته پس‌تر توماس

نماینـــده زیمنس در کابل... کتنگ‌های اخبـــار برلین را داد کـــه در آن قتل محمد عزیز خان ســـفیر افغانی در برلین مفصل بچاپ رسیده بود که قاتلش ســـیدکمال بود.» (ص۱۳۸)

AFGHAN ENVOY ASSASSINATED

Brother of King Kahn Is Shot to Death in Berlin

Berlin, June 7—A brutal murder, tinged with the mysterious political intrigues of the East, shocked Berlin yesterday, when a youthful assassin shot and killed the Afghan minister to Germany, Sirdar Muhammed Assis Khan.

The slain man, 55 years old, was the eldest brother of King Mohammed Nadir Khan of Afghanistan.

The assassin was identified as Kamal Siyd 33, an Afghan well known in diplomatic and social circles in Berlin. The assassin charged the minister with infidelity to Afghanistan and cried:

"You sold out the fatherland to England."

THE PORTSMOUTH HERALD

PORTSMOUTH, N. H., WEDNESDAY, JUNE 7, 1933

HAMBASTAGI.ORG

روزنامه «پورتسموت هیرالد» (۷ جون ۱۹۳۳): «قاتل سفیر را متهم به خیانت به افغانستان نموده فریاد کشید: شما کشور را به انگلیس فروختید.»

محمدعزیز بـــرادر اندر نادر و پدر سردار داوود بود. وی شخص کم‌سواد بود اما نقش برجسته‌ای در تحکیم روابط رژیم ســـفاک نادر با استعمار انگلیس داشت. محمدعزیز در دوران ســـلطنت امان‌الله مسئول محصلان افغـــان در پاریس گردید. برخوردهـــای متکبرانه و تبعیض‌آمیزش با محصلانی که تعلقی به خانواده‌های اشـــراف و اعیان نداشـــتند، او را به فردی منفور بین محصلان خارج از کشور بدل کرده بود. این تنفر زمانی به اوج خود رسید که وی به جای توبیخ و برکناری، در ۱۹۳۲ به عنوان نماینده فوق‌العاده نادر در برلین گماشته شد. به گفته غبار، «او [محمد عزیز خان] در صحبت‌های خود علنا از استبداد داخلی و استعمار انگلیس طرفداری می‌نمود، و ضد ترقی و تحول و انقلاب سخن می‌زد.» (جلد دوم «افغانســـتان در مسیر تاریخ»)

AFGHAN MINISTER IS SLAIN IN BERLIN

Brother of King Is Shot After Student Charges 'Delivery of Country to British.'

ASSASSIN 'READY TO DIE'

Relative of Envoy, Wounded by His Former Friend, Holds Attacker for the Police.

Wireless to THE NEW YORK TIMES.

BERLIN, June 6.—Sirdar Mohammed Assis Khan, elder brother of King Mohammed Nadir of Afghanistan and the Minister of his royal brother in Berlin, was assassinated in his legation here today by a 27-year-old Afghan student. The assassin emptied a revolver at the Minister and wounded him so seriously that he died shortly after he was taken to a hospital.

A relative of the Minister, a 20-year-old student, Mohammed Atik Khan, who was with him, was shot in a shoulder, but is not in serious danger.

Admits Political Motive.

The assassin, who is Kemal Syed, an acquaintance of the Minister and a friend of Mohammed Atik, is a member of a group of Afghan youths who have been studying in Berlin at the expense of the Afghan Government. Kemal Syed was overpowered and turned over to the police. He said his motive was political, that he did not regret his deed, and that he was ready to die for his ideals and for his fatherland, but refused further details.

The police believe differences over the foreign policy of Afghanistan were responsible for the shooting. The Minister and his young relative were about to leave the legation for a walk to the near-by Tiergarten when Kemal Syed stopped them on the stairway and engaged them in a heated political discussion.

The New York Times

Published: June 7, 1933

گزارش روزنامه «نیویارک تایمز» از اقدام سیدکمال در برلین.

نادر شـــاه در کشـــور پا گیرد. او به تاریخ ۶ جون ۱۹۳۳ (۱۳ جوزای ۱۳۱۲) وارد سفارت افغانستان در برلین شده و با تفنگچه به عمر سردار عزیزخان عامل انگلیس پایان می‌بخشـــد. شـــرح این اقدام در سند حکم نهایی محکمه در سایت «حزب همبستگی افغانســـتان» آمده است. سیدکمال طی اظهاراتش به پلیس و قاضی، انگیزه‌اش را به روشنی بیان می‌دارد:

«مـــن امروز صـــرف آرمانم را جامـــه عمل پوشـــانیدم. حس وطندوســـتی مرا به این عمل واداشـــت. آرزومندم بـــا این کار در افغانســـتان حرکت ملی‌ای را مقابل کســـانی بنا نهم که آزادی را فروختند. امید عمل من آرمان ملت افغانستان باشد....

ایده‌ی کشـــتن سفیر مدتی طولانی مرا به خود مشغول ساخته بود، بخصوص وقتی شـــنیدم که به برلین آمده است تصمیم جدی گرفتم این انســـانی را که همیشـــه یک فرد مضر و خطرناک برای جنبـــش آزادیخواهی و وطن می‌دیدم، از بیـــن ببرم. محرکم این بود که او را از جمله خاینان به آزادی می‌پنداشـــتم.... این پلان در من بیشـــتر جان گرفت که دیگر شک نداشتم که آزادی و افتخار افغان‌ها از طرف رهبران کنونی فروخته شده است و این عقیده نه تنها نزد من بلکه نزد همه کســـانی که با چشم باز به آزادی وطن می‌اندیشند ایجاد شده است.»

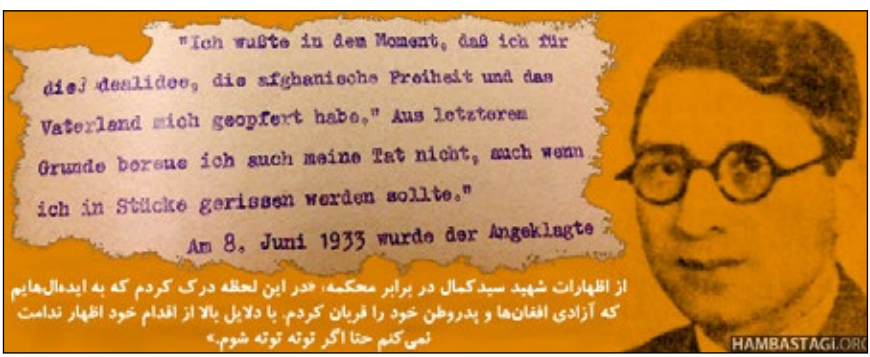

برای دریافت ترجمه بخشی از اظهارات سیدکمال در برابر محکمه به این آدرس بروید:
hambastagi.org/new/fa/from-our-history/2418-court-judgement-on-syed-kamal-in-germany-1933.html

ســـیدکمال به خاطر اینکه دوستانش زیر پیگرد قرار نگیرند در محکمه عمل خود را فردی وانمود ســـاخته گفت که با هیچکسی در مورد مشوره‌ای نکرده بود. اما میرغلام محمد غبار در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» می نگارد

که سید کمال با یک «رفیق کابلی‌اش» (که متاسفانه هیچگاهی هویتش فاش نشد) مشترکا این طرح را ریخته بودند و بر سر اینکه کدامیک به زندگی ننگین محمدعزیز خاتمه بخشند در جدال بودند تا بالاخره سید کمال به قول خودش این افتخار را نصیب شد.

۶ جون ۱۹۳۳: پولیس آلمان در حال انتقال جسد سردار عزیز در برابر سفارت افغانستان در برلین

همانگونه که سید کمال انتظار داشت، عملش در مطبوعات جهان به طور گسترده بازتاب یافته و به نقل از او نوشتند که دلیل کشتن محمدعزیز اعتراضی بوده است بر نفوذ انگلیس‌ها و استبداد و ارتجاع سلطنتی در افغانستان. روزنامه The Ports-mouth Herald یک روز بعد از واقعه نوشت: «قاتل [سید کمال خان] سفیر را متهم به خیانت به افغانستان نموده فریاد برآورد: شما کشور را به انگلیس فروختید.» نشریه Utrechtsch Nieu-wsblad چاپ هالند (شماره ۴۱ سال ۱۹۳۳) نوشت: «سید کمال خان خود را پیرو جنبشی که در پی واژگونی رژیم حاکم در افغانستان است دانسته و می‌گوید که به سبب عشق به کشورش دست به این عمل زد.»

سید کمال از عواقب کارش کاملا واقف بود، چنانچه «نیویارک تایمز» (۷ جون ۱۹۳۳) در سرخط خبر آورد: «قاتل آماده مرگ است» و در ادامه مطلب از سید کمال نقل می‌کند که انگیزه‌اش سیاسی بوده، از کردارش ابراز پشیمانی ننموده و حاضر به جان دادن در راه عقاید و کشورش می باشد. سید کمال به مطبوعات گفته است که حمله‌اش به محمدعزیز «به خاطر آزادی» بوده است.

روزنامه Salt Lake Tribune به تاریخ ۷ جون ۱۹۳۳ نوشت: «قاتل هیچ تلاشی برای فرار نکرد. او به پلیس گفت: «آرام باشید. من فرار نخواهم کرد چون دقیقا می‌دانم که چه کاری انجام دادم و آماده قبول پیامدهای آن می‌باشم. من به خاطر آزادی سرزمینم این ضربت را وارد کردم.»

سید کمال خان توسط پلیس آلمان دستگیر و «گشتاپو» او را تحت بازجویی گرفت. دولت افغانستان تلاش‌های زیادی نمود که دولت آلمان را مجبور سازد تا سید کمال را به کابل تحویل دهد، اما آلمان شروطی در برابر دولت

اصلاح
اعدام سید کمال شقی
HAMBASTAGI

نشریات دولتی رژیم نادری از اعدام سیدکمال استقبال نموده خبر آن را با آب و تاب انعکاس دادند.

افغانستان گذاشت که عملا این امر را ناممکن می‌ساخت. بنابر ده‌ها مکتوبی که میان وزارت خارجه آلمان و افغانستان رد و بدل شده و تلگرام‌هایی سفیر آلمان به آن وزارت به روشنی می‌توان دید که دولت ظاهرشاه جز اعدام سیدکمال به حکم دیگری راضی نبوده و تهدید می‌کرد که در غیر این صورت مناسباتش را با آن کشور قطع خواهد کرد. داکتر سیمکی، سفیر آلمان در کابل در نامه‌هایش به وزارت خارجه آلمان تاکید می‌ورزد که باید حکم اعدام در مورد سیدکمال اجرا گردد ورنه جای پای آلمان در افغانستان تضعیف شده میدان خالی آنرا فرانسه پر خواهد کرد.[1]

غبار در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» آورده است که سیدکمال نامزد آلمانی به اسم هرتا داشت که به کمک وکیل مدافع آلمانی برای نجات جان سیدکمال راه حقوقی یافتند. وکیل مدافع از کمال خواست تا انگیزه قتل را عقده‌های شخصی با سفیر و وضع بد اقتصادی وانمود سازد، اما سیدکمال خان در روز محاکمه واضح اعلام می‌دارد که عملش سیاسی و آگاهانه بوده تا بدینترتیب علیه سلطه انگلیس اعتراض نماید.

سیدکمال خان انسان آزاده‌ای بود که به هیچوجه نمی‌خواست برای جان خود چانه بزند. او حاضر نبود مسایل بی‌ارزش شخصی و اقتصادی را برای زنده ماندن پیش کشد. او آرمان والایی داشت که مایل بود جانش را برای آن بدهد و هیچ نیرویی نمی‌توانست جلوش را بگیرد.

بعضی روزنامه‌های اروپایی نوشتند که سید کمال با مصارف دولت افغانستان در برلین درس می‌خواند و اگر با مقامات دولتی میانه خوبی می‌داشت می‌توانست بعد از برگشت به افغانستان در پست مناسبی مقرر گردد. اما این مبارز مصمم و پرشور که رژیم حاکم را دست‌نشانده می‌شمرد برعکس برخی روشنفکران خاین و فرومایه امروزی که شرف و وجدان شان را به خاطر کرسی و معاش بلند دالری می‌فروشند، وظیفه خود را سرنگونی رژیم مذکور

می‌دانست نه تبدیل شدن به مهره و مجیزگوی آن.

THE RACINE JOURNAL-TIMES
RACINE, WIS., MONDAY AFTERNOON, JANUARY 14, 1935.

BERLIN—(U.P.)—Kemal Syed, 28-year-old Afghan, was executed in Ploetzensee prison today for the murder of Sirdar Mohammed Assis Khan, 56, elder brother of King Mohammed Nadir of Afghanistan and minister to Germany. Syed, who was one of a group of Afghans studying in Germany at the expense of his government, admitted his crime was political and expressed no regret.

BERLIN— (U.P.) —The Prussian government has confiscated a plot

روزنامه های غربی در خبر اعدام سیدکمال نوشتند که او تا آخرین دقایق از اقدامش اظهار ندامت نکرد.

دولت افغانستان یکی از سگان شکاری‌اش به نام علی‌نواز خان ملتانی[۲] را با پول فراوان به برلین فرستاد تا وکلای معتبر گرفته دوسیه علیه سیدکمال را پیش برد. سیدکمال شخصا از خود دفاع می‌کرد و حتی امان‌الله خان که در ایتالیا بود و امکاناتی در اختیار داشت، جز نوشتن نامه‌ای برای وزارت خارجه آلمان، کمکی درخور توجه به نجات او از اعدام نکرد.

در فرجام این فرزند اصیل وطن ما محکوم به مرگ شد. الف خان از جاسوسان انگلیس که در جنگ اول جهانی در صف قشون هند بریتانیایی مقابل آلمان جنگید و بعد از اسیر شدن ساکن آلمان شد، منحیث نماینده دولت افغانستان حین اجرای حکم اعدام حضور داشت. سیدکمال خان از بستن چشمانش ابا ورزید و با قامت استوار و چشمان باز به تاریخ ۱۴ جنوری ۱۹۳۵ در زندان پلوتزینسی برلین اعدام شد.

دولت افغانستان به این اکتفا نکرده خانواده سیدکمال را در کابل تحت شکنجه گرفته و همه را از بین برد. شسنب می‌گوید:

«سیدکمال مادر پیر و یک برادر داشت که در خانهء مامایش رهایش میکردند. برادر او که خردتر بود کارگر برق بود. مامای کلان او در دهن گذر علی‌رضا خان در حصه مندوی وقت نانوایی میکرد مامای دیگرش یک اسلحه‌ساز لایق در فابریکه حربی بود او در ساختن کرچ، تلوار، حربه و غیره یک استاد زبردست بود.

آنها همه را در زندان انداخته بودند که در زندان جان دادند. برادرش پس از سیزده سال از حبس رها شده بود مگر در بندیخانه آنقدر زجر دیده بود که او از ضعف زیاد چندی بعد هم فوت کرد و هیچ کس دیگر از سیدکمال نماند.» (ص۱۴۱)

زندان پلوتزینسی (Plötzensee) در برلین، جایی که سیدکمال اعدام گردید.

ستاره‌ی تابنده‌ی جانبازی سیدکمال، عظیم منشی‌زاده، عبدالخالق، محمود و سایر مبارزان قهرمان راه میهن و مردم مایه الهام هر فرد شرافتمندی است که برای رهانیدن ملت‌اش از اسارت امریکا و سگ‌هایش و به اهتزاز در آوردن درفش دموکراسی و عدالت اجتماعی بر فراز سرزمین غمدیده و خیانت شده‌ی ما می‌اندیشد و عمل می‌کند.

اسناد حکم اعدام بر سیدکمال و اجرای آن تا کنون در آرشیو زندان پلوتزینسی موجود اند که «حزب همبستگی» نسخه‌ای از آن را بدست آورده است.

پانویس‌ها:

۱) داکتر سیمکی سفیر آلمان در نامه مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴ به وزارت خارجه آلمان می‌نویسد: «بعد از صدور حکم اعدام، اعلیحضرت ظاهر شاه در آخرین ملاقات با من گفت امیدوار است حکم اعدام هرچه زودتر اجرا گردد تا روابط میان آلمان و افغانستان صمیمانه شود. در ضمن از زحمات من در زمینه سپاسگزاری کرد و خواست تا مراتب احترامش را به برلین برسانم. در جواب من هم از وی

تشکر نمودم.»

سفیردر نامه دیگری متذکر می‌شود: «من مناسبات دوستانه را با افغان‌ها برقرار نگه می‌دارم. موضوع آنقدر ارزشمند است که دولت آلمان باید به‌طور استثنایی در قضیه مداخله ورزد زیرا منافع عمومی چنین اقتضا می‌کند.»

۲) الله نواز خان ملتانی از اجنت‌های انگلیس در دربار نادر خان و هاشم‌خان بود که به پست‌های مهمی و از جمله سفارت در برلین رسید. در کنار طره‌بازخان، سیدشریف خان، عبدالغنی قلعه‌بیگی، میرزا محمد شاه خان، محمد نوروز خان و دیگران، او از عوامل قتل و نابودی مبارزان افغان بود. غبار در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» می‌نویسد: «جلادهای شکنجه‌گر در حضورعبدالغنی خان قلعه‌بیگی و طره‌باز خان به دستور شاه محمود خان و الله‌نواز هندوستانی به شکنجهٔ زندانیان میپرداختند تا بدین طریق به گناه‌های نکرده اعتراف نمایند.»

ارتجاع واختناق ..... ۱۳۰ ..... کشته شدن برادر نادرشاه

ماسکو یافت. زیرا برادر دیگرش شاه ولیخان بسفارت لندن رفته بود تا
تماس دایمی باشد. همینکه فعالیت روشنفکران افغانی در اروپا شروع ش
آن، شاه ولیخان در پاریس، و محمد عزیزخان در برلین به سفارت منص
و ماسکو بدو نفر دیگر از وابسته گان خانوادهٔ شاهی احمد علیخان و
محمد عزیز خان در برلین باستثنای محمد زائی ها و هندیها
پیش گرفت. او در صحبتهای خود علناً از استبداد داخلی و است
ترقی و تحول و انقلاب سخن میزد. مشاورین او یکنفر محمد زائ
الاصل انور علیخان از زمرهٔ طلاب افغانی بودند که سردار را حفاظت و در امور
میکردند.

سید کمال خان و رفیقش فیصله کردند که آقای سفیر را علناً و روز روشن در سفارتخانه افغانی ترور کرده، آنگاه خودشانرا به پلیس جرمنی تسلیم، و در طی تحقیقات و محاکمه اظهار نمایند که اینعمل پروتستی از جانب افغانها ضد نفوذ دولت انگلیس در افغانستان است. زیرا دولت انگلیس توسط این خانوادهٔ حکمران و دست نشانده، نفوذ خودشانرا در افغانستان پهن کرده و کشور را بسوی تنزل و انحطاط کشانده میرود. باینترتیب شعار آنها در جراید اروپا نشر میگردید. بعد ازین فیصله بین سید کمال خان و دوستش در سر اجرای عمل مشاجره پیش شد، چونکه هر دو میگفتند ترور یک نفر بایستی بدست یکنفر انجام گیرد، نه بدست دو نفر. رفیق کابلی سید کمال خان اصرار میکرد که بایستی اینعمل را او انجام دهد، زیرا او مجرد بود در حالیکه سید کمال خان نامزدی داشت که نباید تنها گذاشته میشد. اما سید کمال خان داوطلبی رفیق خود را رد میکرد و میگفت: آیا نمیخواهی منهم در راه خدمت به افغانستان افتخار کوچکی داشته باشم؟ بالاخره فیصله کردند که حل این مشکل توسط قرعه انجام گیرد. اینست که در دوپارچه کاغذ نام هر دو نفر نوشته و کاغذ ها مخلوط روی میز انداخته شد. دست اولی که یکپارچه را برداشت و باز کرد و بخواند، دست سید کمال خان بود. اتفاقاً در پارچه نیز نام خودش بود. سید کمال خان با بشاشت روی رفیقش را برسم وداع بوسید، و تفنگچه موزر رفیق خود را برداشت.

در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» زنده‌یاد غبار شرح می‌دهد که چگونه میان سیدکمال و رفیق کابلی‌اش، او انتخاب گردید که کار را به سرانجام رساند. (سال اعدام اشتباها ۱۹۳۲ درج گردیده)

نویسنده: حزب همبستگی افغانستان

انیس آزاد، شاعر خروشان در برابر استبداد

گر بسوزندم به آتش
گر به تیغ کینه شان صد پاره‌ام سازند
گر به راه راستین توده‌ها آواره‌ام سازند
بی‌هراس از مرگ
می‌رزمم
دست مان گرز پیامِ کینه و نفرت
بر دهانِ دشمن خونخوار.

«یاد و سوگند»، ۱۴ ثور ۱۳۶۰

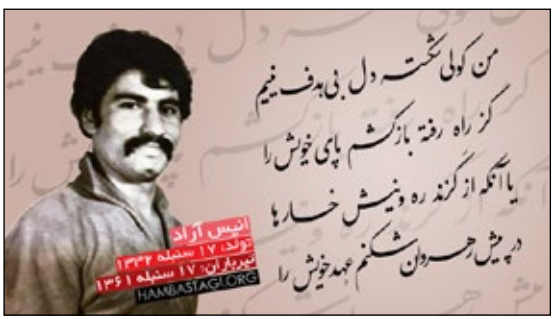

این پیام رسا، سوگندِ رزم جوان آزادیخواهی‌ست کهَ تردیـد را در ظلمانی‌ترین شـرایط درهم شکسـت. وحشـیانه شـکنجه شد اما تسـلیم رژیم خون آشـام و مـزدور روس نشـد و با قامت بلند در راهش پا فشرد و تا آخرین رمق به آرمان و مردمش وفادار ماند. سـرانجام وطنفروشان خلقی - پرچمی این سرمایه بزرگ میهن را در کشتارگاه پولیگـون پلچرخی کنار خیل یاران بلندقامتش با فریاد «ای رفیق / ای بهترین انسان / بر بلند سـنگ گورم / آیت رزمندگی برجاست / چشم خود بگشای / چشم خود بگشای»، تیرباران کردند.

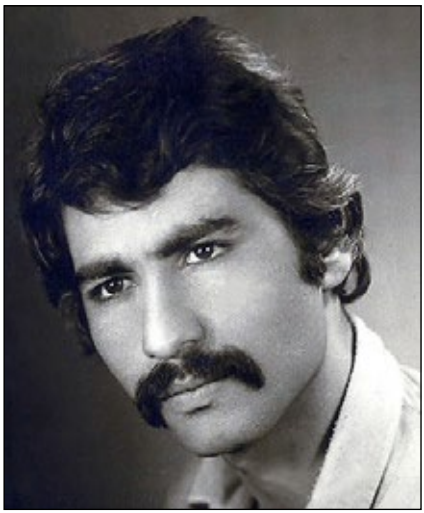

انیس شاعر سلحشور و آزاده‌ای بود که شعر را در جهت آزادیخواهی همچون سلاحی در برابر بی‌عدالتی در دست گرفته از آن به عنوان «حربه خلق» بر سینه مداحان بی‌مایه و مزدوران بیگانه، سود می‌جست.

انیس آزاد در ۱۷ سنبله ۱۳۳۲ هنگامیکه پدرش آقا محمد زندانی و خانواده‌اش در سمنگان تبعید بود، چشم به جهان گشود. از آوان کودکی طعم تلخ زندگی را چشید و با ستم و تنگدستی آشنا شد. طبق دست‌نویس‌هایی که از وی بجا مانده اند، در سال ۱۳۳۹ شامل مکتب ابتدایی محمود هوتکی کابل گردیده و در بهار ۱۳۴۷ به لیسه نادریه راه یافت. چون شاگرد مستعد و جسور بود در مدت کم شهره صنف و لیسه‌اش شد و با صف‌بندی‌های سیاسی طرف واقع گردیده و محروم امتحان گردید.

سپس راه بس پر خم و پیچ را تا ختم فراغت پیمود، او مصداق این گفته زنده یاد داوود سرمد بود که «تنها هدف نبود ترقی درس‌ها / سنگی برای جنبش فردا گذاشتیم». بلی، انیس نوجوان باشور و شوق، صنف درسی را به کانون مبارزه بدل کرده با موضعگیری‌های رُک در برابر رژیم شاهی و دار و دسته خلق و پرچم به میدان عمل می‌ایستد و ترس از زندان و طرد از مکتب چندان برایش اهمیت ندارد چنانچه در ۱۳۴۹ مدیریت لیسه نادریه با پذیرش عجز خویش، وی را طی یک توطئه رسما اخراج می کنند.

شعرمشق‌های موزون دوران نوجوانی انیس نشان‌دهنده استعداد و توانایی درخشانی‌ست که اگر دست جنایتکاران درنده گلویش را در جوانی نمی‌فشرد اکنون «دریوزگان» شاعرصفت، گند جنایت و زهر اجتماع را به نام شعر و ادب به کام ملت رنجدیده ما نمی‌ریختند.

در گلو گر ناله آید زیب چندانش مده
کز شرار ناله ی خاموش توفان میشود.

دو بند کوتاه از مجموعه شعر مشق های انیس آزاد

او که شاگرد جسور و ضد استبداد بود، در سال ۱۳۵۰ در اثر توطئه‌های پی در پی برایش دوسیه‌ای می‌سازند که جبرا از کابل به سوی خوست فرار می کند و بعد از مدتی دستگیر و با جریمه ۳۰۰۰ افغانی آزاد و شامل لیسه می گردد.

در میان کشمکش‌های فراوان بزن و ببند، فرار، اخراج و تبدیل از یکجا به جای دیگر، سرانجام در سال ۱۳۵۵ از لیسه انصاری کابل فارغ می گردد. انیس با تحلیل از وضع خود و اوضاع حاکم، راهش را درمی‌یابد و راه مبارزه پویا و مطالعه مستمر را بر تحصیلات عالی ترجیح می‌دهد.

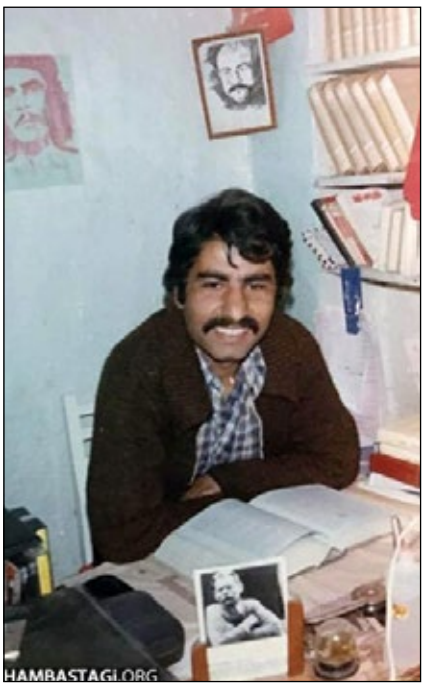

انیس به اندیشه انقلابی مسلح و آگاه گردیده بود بنا مطالعه و شرکت فعال در کارهای عملی را پیشه کرد. او با اراده قوی در راهش ادامه داد و پشت تحصیل را که مسئله شخصی بود، محکم نگرفت.

انیس عشق به کتاب داشت و با پشتکار فراوان بیشترین وقتش را صرف مطالعه کتب سیاسی و ادبی می کرد. یادداشت گرفتن و نقادانه مطالعه نمودن از ویژگی‌هایش بود، به همین سبب محرومیت‌های درسی و اخراج از مکتب برای وی مسئله‌ساز نشد و با افتخار از آن سخن می‌زد. علاقه وافر به نویسندگی، موسیقی رزمی، نواختن توله، رسامی و خطاطی از گوشه‌های پنهان زندگی این جوان رزمنده است که با جدیت به آن می‌نگریست. انیس با آنکه از پختگی سن برخورد نبود، اما آگاهانه به رسالت انقلابی‌اش که همانا خدمت به مردم و نفرت به دشمنان ملت بود پی برده، تسلیم جو حاکم بر اجتماع نشد. در کنار خودآموزی، آگاهی‌دهی، بسیج و سپورت را برای جوانان مبارز لازمه رزمندگی می‌دانست و بدون وقفه ورزش می کرد.

«شبنامه‌ها»، نخستین دفتر شعر انیس آزاد است که در سال‌های ۵۵ و ۵۶ سروده شده اند. این مجموعه آماده نشر، مهر تصدیق وزارت اطلاعات و فرهنگ آن زمان را نیز بر برگ برگش خورده بود که به جرم شعر سیاسی،

شناسایی و توقیف گردید. اشعار این مجموعه، تعهد استوار شعر شورانگیز را در دل اجتماع کور نعره می‌زند و بر ایستادگی در برابر نابرابری‌ها و جدل با یاس و نامیدی تاکید کرده راه رهایی را در جهش نیرومند مردم جستجو می‌کند. دو نمونه کوچک اما پرمحتوا از این مجموعه:

و در خموشی قلبم
چه انفجار غمی‌ست
و در سپیده‌ی چشمم
چه روزگار سیاه
و من که شاعر خلقم چه سان به یاس کنم رو
و من که بنده عشقم چه سان به عشق کنم پشت.

۸ دلو ۱۳۵۶

شبنامه‌ها ص۲۳

ای کاش همچو من:
همه این مردمان شهر
با بال‌های قدرت افسانه‌ساز خود
پروازها کنند
تا بیکران دور
تا سرزمین نور

شبنامه‌ها (قسمتی از شعر کاخ آسمان ص ۵)، ۵ اسد ۱۳۵۵

تعهد درعمل و دیدگاه، انیس آزاد را به جایگاه رفیع در قطار شاعران جانباخته معاصر افغانستان قرار می‌دهد.

اگر چه شعر انیس هنوز پس کوچه‌های پختگی را طی نکرد، در دفترچه‌ها حبس مانده اند، اما از اراده و عزم قوی‌اش «نوید فتح شبستان به رهروان» می‌دهد و از جهتی مقابل تزلزل همقطارانش نیز با تیزهوشی می‌ایستد. او نگرانی از تزلزل را در روزگار سخت هشدار می‌دهد:

و لیک می‌ترسم
که روزی در خنک سرد یک خزان غمین
برای زندگی خویش گریه‌ها بکنی
برای آمدن مرگ خنده نتوانی.

«هشدار»، ۴ حوت ۱۳۵۶

انیس به خدمت سربازی رژیم پوشالی رفت اما بعد از اندک مدت با اسلحه در دست داشته به جمع مبارزان ساما پیوسته برای استقلال کشور رزمید.

حقیقت اینست که انیس شاعر بود ولی از آنجایی که سرزمین ما در آتش بیداد متجاوزان روسی و جنایتکاران خلقی - پرچمی به جهنم بدل شده بود هرگز به خود اجازه نداد تا به عنوان شاعر تنها کار فرهنگی نماید، بنا به سان رزمنده آگاه سلاح به دوش کشید و در قطار یاران «ساما»یی‌اش برای دفاع از خاک و مردمش رزمید. به همین هدف در ۶ دلو ۱۳۵۷ به بهانه عسکری و به صورت دستوری وارد اردوی آن زمان افغانستان که زیر فرمان جنایتکاران خلقی بود، رفت و با درایت و جرئت انقلابی اعتماد آنان را جلب می‌کند تا اینکه بعد از سپری شدن پنج و نیم ماه زمینه سپردن اسلحه و تجهیزات را برای یارانش فراهم و پا به فرار می‌نهد. بعد از این عمل انقلابی انیس بصورت مخفی زندگی اختیار می‌کند و به عنوان چریک دلاور در شهر کابل و اطرافش فعالیت‌های ضد رژیم را تنظیم می‌نماید.

اما به ذهن من
کز صبحگاه باور تاریخ سر زدم
تا بر فراز باور آیینه‌ها روم
آنجا زمین زخون عزیزان گرفته رنگ
خورشید زنده است

یادها و سوگند (خورشید، ص۱، ۲۵ میزان ۱۳۵۹)

پدر انیس که سال‌ها بار سنگین «کوته‌قلفی»های زندان و تبعید خاندان نادر جلاد را تحمل کرده بود، مرد مسن اما مقاوم در برابر ستمگران بود. وی در سال ۱۳۵۸ به جرم محبوبیت بین مردم، سیاسی بودن پسر و خسر عبدالمجید کلکانی توسط جلادان خلقی به زندان پلچرخی افتاده مثل هزاران تن دیگر تیرباران گردید. شهادت پدر بی‌گناه خشم و خروش انیس را در برابر جنایتکاران چند برابر ساخت و به قول خودش مسئولیتش را بیش از پیش سنگین کرد.

انیس با پدرش آقا محمد که او هم مثل هزاران تن دیگر توسط غلامان روس در دخمه‌گاه های زندان پلچرخی تیرباران شد.

«امپه‌دوکلس» محصول سالهای ۵۷ و ۵۸ مجموعه شعری دگریست از زنده‌یاد انیس آزاد که از فرم و محتوای بلند برخوردار است. این مجموعه شامل ۲۴ قطعه شعر در ۹۳ صفحه با خط زیبای خودش نگاشته شده است. او در صفحه نخست همین مجموعه که بصورت کتابچه از وی به یادگار مانده است، می‌نویسد: «اگر مرا شاعر می‌خوانید! من شاعر مردم خود هستم، سرودهایم برای طبقات ستمکش است و استثمارشونده. و اگر مرا افتخار خوبی می‌بخشید: ریالیزم مرا خوب پرورده و من به خوبی ریالیزم ایمان دارم.»

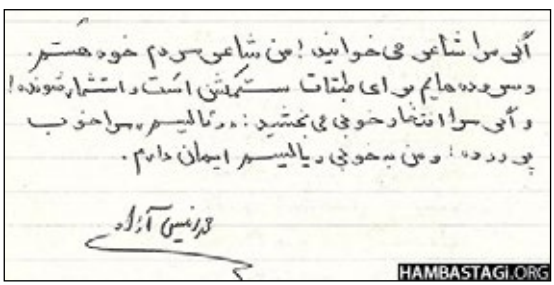

دستنویس انیس آزاد
در صفحه اول مجموعه شعری «امپه‌دوکلس»

در روزگاری که غلامان روس بیشرمانه زیر نام «انقلاب شکوهمند ثور» در گوشه گوشه خون پاک فرزندان بی‌دفاع ملت را می‌ریختند و روشنفکران آگاه و مخالفان تجاوز و میهنفروشی را جوخه جوخه تیرباران و یا زنده به گور می‌کردند، انیس درکنار سازماندهی و دست به ماشه بودن علیه اشغالگران

روسی و مزدوران هارش دفترچه «یادها و سوگند» را به «ابرمرد بزرگ عبدالمجید کلکانی»، بنیان‌گذار «سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان» که به دست غلامان روس به شهادت رسید، اهدا نموده در قطعه‌ای می‌سراید:

انیس و یارانش همه بدون استثنا انسان‌های بلندهمت و سرفرازی بودند که پرپر گشتند تا نخل مقاومت و فداکاری در برابر تسلیم‌طلبی و یاس از گورهای نامعلوم شان سر بلند نماید.

می‌خورم سوگند
بر سریر عطر خونت
ای شهید راستین
تا که این شیادان هرزه
درکار اند
و تا
در رگ رگم خون است
می‌خروشم همچو رعد
توفنده
بر این دشمن نااستوار
می‌چکم چون قطره اشکی بر لهیب
فتنه‌کاری های
این نامردمان پست.
...
ای مجید!
ای شهید راستین خلق
ای بهترین استاد
آرمانت
آرمان توده‌هاست
انتقامت
انتقام توده‌هاست.

۱۴ ثور ۱۳۶۰

یاد و سوگند ص۴۶-۴۷

انیس رزمنده‌ایست که گویی از سرنوشت خویش به خوبی آگاه است به همین لحاظ بصورت نهایت کوتاه سالشماری از زندگی و کتابچه‌های اشعارش را با امکانات ناچیز بصورت دقیق تهیه و ترتیب داده است. حتا چند ماه قبل از اعدام رویدادهای زندانش را بصورت فشرده از قتلگاه پلچرخی فرستاده است.[1]

نسیم رهرو در کتاب «رنج‌های مقدس» انیس آزاد را اینگونه به معرفی می‌گیرد: «کادر برجسته ساما و یکی از مسئولین منطقه کوهدامن، زاده کلکان، شاعر و نویسنده.»

«رنج‌های مقدس»، ص۱۸۳

داکتر ذکیه، همسر انیس آزاد نقل می‌کند: «ماه اسد بود . انیس با شوخی و مزاح ساعت ۶ شام خانه را ترک کرد و گفت: "۵ صبح برخواهم گشت، خوابت نبره." من نادانسته تشویش در دلم افتاد و این بار تا دورترین نقطه پشت او از کلکین می‌دیدم که می‌رفت. قرار بود مراسم نکاح انجنیر محمد علی برگزار گردد. خادیست‌ها دو روز قبل خانه را زیر نظر گرفته بودند. همین که انیس به درب خانه می‌کوبد آنان با آمادگی بر وی حمله‌ور می‌شوند و بعد از چند دقیقه کشمکش و بزن بزن او را دستگیر می‌کنند. انیس در تحقیقات اولیه خود را چوب‌فرش معرفی می‌کند که پشت پولش آمده است، اما با تاسف بعدها شناسایی می‌گردد.»

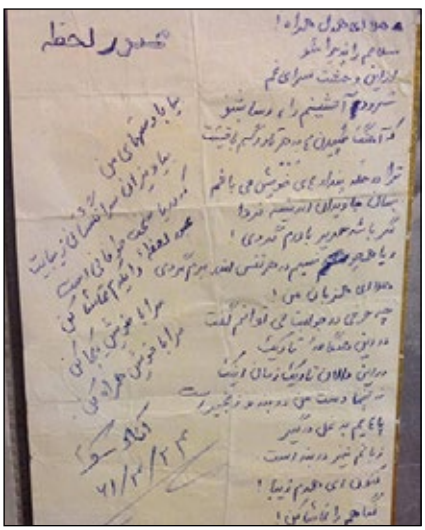

یکی از اشعار انیس به قلم خودش که با ابتکارات عجیبی آنها را از کشتارگاه پلچرخی بدست همسرش بیرون می‌کشید.

هنگامی که به زندان افتاد با تمام شکنجه و کوته‌قلفی‌های مکرر که تاب و توان آدمی را خرد می‌سازد، به دشمن زبون تسلیم نشد، با روان پردرد قاطعانه از حریم سیاسی و آرمان‌های مردمی‌اش دفاع کرد. او حتی در بند دشمنان، آرام نه‌نشست بلکه شعر این یگانه اسلحه خاموش را بمثابه نیروی تهییج‌کننده و مسلسل جنگی بر جگرگاه دشمنان انسانیت نشانه رفت. بنا شعر زندان انیس از عمق بیشتر و احساس قوی‌تر

برخوردار است. چنانچه یکی از هم‌بندانش نیز تصدیق می‌کند: «واپسین شعرهایش گل کرده بود.»

یکی از رسامی‌های انیس آزاد که از زندان پلچرخی به همسرش فرستاده بود.

انیس در مضحکه «محکمه اختصاصی انقلابی» که از سوی وطنفروشان خلقی - پرچمی به هدف تبلیغ و بزرگنمایی دولت مزدور دایر شده بود و از طریق رادیو و تلویزیون پخش می‌گردید،[۲] غرور ملت و آرمان یارانش را حفظ کرد و به قول نویسند کتاب «رنج‌های مقدس»: «وقتی به شخصیت عبدالمجید کلکانی تاختند، انیس آزاد این فرزند دلاور مردم از جا برخاسته و با آواز بلند فریاد کشید "شما بالای مجید هر نامی را می‌گذارید کار شماست، ولی او شخصیت بی‌مانند و قهرمان ملی و پیشوای ما بود."»

در ادامه همین مطلب می‌افزاید: «وقتی پا به حیاط گذاشتیم انیس آزاد که مرد دلیر و عیارصفت بود با شور و جاذبه خاصی با آواز بلند آغاز به خواندن این سرود حماسی و ماندگار شاعر جانباخته داوود سرمد کرد:

زخون خویش خطی می‌کشم به سوی شفق
چه خوب عاشق این سرخی سرانجامم
نوید فتح شبستان دهم به رهروان
سرود رزم پیام‌آوران شود نامم
عقاب زخمی‌ام می‌توانی‌ام کشتن
مگر محال بود لحظه‌ای کنی رامم
تویی که پشت تو می‌لرزد از تصور مرگ
منم که زندگی دیگرست اعدامم

هم‌زنجیریان انیس آزاد را همراهی کردند. هول تیرباران و بیم حلقه‌دار هم نمی‌توانست چشم دلاورمردان سامایی را بسوزاند. فضای عجیبی ایجاد شده بود. ترنم پرصلابت این سرود جانبخش تا سلول‌های تاریک صدارت می‌رسید

و روح و روان دخمه‌نشینان را پالایش می‌داد: عیار دلاور که کند ترک سر خویش / از خنجر خونریز و سردار نترسد.

رزمندگان سامایی سرودخوانان وارد حویلی کوته‌قلفی‌ها شدند. وقتی انیس دست زولانه بسته‌اش را بلند کرد من ناگزیر به تبعیت از او شدم. دیگران نیز دست‌های ولچک زده شان را بلند کردند. محافظین و سربازان از این شور و مستی انگشت حیرت به دندان گزیدند.»

مضحکه «محکمه اختصاصی انقلابی»، ص ۱۹۱

یادداشت گرفتن و نقادانه مطالعه نمودن از ویژگی‌های انیس بود، به همین سبب محرومیت‌های درسی و اخراج از مکتب برای وی مسئله‌ساز نشد و با افتخار از آن سخن می‌زد.

انیس اشعاری را طی بیش از یک سال از زندان بیرون فرستاد که توسط همسرش حفظ و به خواهش انیس در مجموعه‌ای به نام «پنجره» جمعاوری گردیدند.

انیس که از سرشت دگری بود حتا در زیر تیغ دشمن زبون برای هم زنجیرانش دفاعیه ترتیب داد و اشعاری را طی بیش از یک سال از زندان بیرون کشید که توسط همسرش جمع‌آوری و به خواهش انیس به اشعار «پنجره» مسما می‌گردد. نسیم رهرو در گوشه‌ای از خاطراتش اشاراتی در این مورد نیز دارد: «انیس آزاد مبارز دلیر و شاعر انقلابی با همان ژست و ادای مقبول عیارانه‌اش از سرگذشت زندگی حماسی زنده یاد عبدالمجید کلکانی قصه می‌کرد.از به دام افتادن خویش و از شکنجه‌هایی که کشیده بود می‌گفت. اشعار جدیدش را به ما می‌خواند. روزهای پایوازی در گوشه‌ای می‌رفت و مخفیانه لباس‌های خود را می‌پالید. خانم او مطالب مختصری را روی پارچه نخی می‌نوشت و با مهارت در لای لباس‌های او مخفی می‌کرد. متقابلا

انیس اشـــعار تازه و پیام خود را در لای لباس ناشسته می‌دوخت و برای خانمش می‌فرستاد. من می‌دیدم که انیس از این داد و ستد چقدر خورسند است.»

«رنج‌های مقدس»، در انتظار اعدام، ص۲۰۹

هلا ای همدل همراه
سلامم را پذیرا شو
از این وحشت‌سرای غم
سرود آتشینم را رسا بشنو
که آهنگ تپیدن‌ها به هر تار رگم باقیست
ترا در حله پندارهای خویش می‌بافم
بسان جاویدان اندیشه فردا
مگر باشد حریر باورم گردی
و یا همچون نسیم در هر نفس اندر برم گردی
هلا ای همزبان من!
چه حرفی در جوابت می‌توانم گفت
در این هنگامه‌ی تاریک
در این دالان تاریک زمان اینک
نه تنها دست من در بند و زنجیر است
پاهایم به غل درگیر
زبانم نیز دربند است
کنون ای همدم زیبا
نگاهم را تماشا کن.

زندان پلچرخی، ۲۴ سرطان ۱۳۶۱
مجموعه «عبور لحظه‌ها»

انیس نه همســـان شاعران لفاظ بلکه همانند شاعر انقلابی و باورمند بر راهش هنگامی که در زندان اســـت و چوبه‌های دار را در برابر چشـــمانش می‌بیند، با قوت تمام به بازماندگان رزمنده شور انقلابی می‌بخشد:

عشق عزیز من
من چون عقاب زخمی افتاده در تله

ذوق هزار موجه دریاست بر سرم
«هرگز بخواب باطل مرداب‌های سرد
حسرت نمی‌برم»

انیس این الگوی رزمندگی در برابر خاینان در روزهایی که انتظار اعدام را می‌کشید هنوز با برنامه و امید به رهایی می‌اندیشید و طرح فرار از زندان پلچرخی که در آن روزگار ناممکن بود، می‌ریخت. نسیم رهرو این بگو مگوهای رفیقانه شان را اینگونه شرح می‌دهد: «گوشه اتاق ما یک اتاقک دیگر بود که دروازه آن را قفل کرده بودند. از میان میله‌های دروازه داخل آن معلوم می‌شد. دریشی سربازان را درین اتاقک انبار کرده بودند. به مجرد دیدن دریشی‌ها انیس به فکر فرو رفت، سپس گفت: "اگر یکی از این دریشی‌ها به دستم بیاید،چانس فرار وجود دارد. "گفتم چگونه ممکن است؟ گفت: "روزهای پایوازی زیاد بیروبار می‌باشد، سربازان لباس‌های پاک زندانیان را از بیرون می‌آورند و لباس‌های چرک را دوباره می‌برند. تو موهای سرم را بتراش تا همرنگ سربازان شوم. من یکی از این دریشی‌ها را می‌پوشم، بغچه کالا را دست گرفته از زندان بیرون می‌شوم.»

او حتی در بند دشمنان، آرام نه‌نشست بلکه شعر این یگانه اسلحه خاموش را بمثابه نیروی تهییج‌کننده و مسلسل جنگی بر جگرگاه دشمنان انسانیت نشانه رفت.

«رنج‌های مقدس»، در انتظار اعدام، ص-۲۱۰.

انیس با تمام مشقت‌های زندان، کوته قفلی‌ها، شکنجه، توهین، تحقیر، بی‌خوابی و.... استوار ماند و سرشار در وصف عشق به میهن و کینه به دشمن سرود و جلادان خادیست را که نتوانستند از سینه زخمی‌اش اسرار تشکیلات‌اش را بیرون کشند خوار و بیچاره ساخت. او در نامه‌هایی که مخفیانه و با هزار یک خطر از زندان به بیرون فرستاد، امید به آینده را نوید می‌دهد.

ذکیه آزاد، که هنوز با آه و اشک از تعهد و صمیمیت همسرش یاد می‌کند، می‌گوید: «با آنکه ۳۵ سال از شهادت انیس گذشت، او هنوز برایم زنده است.

تصویری از مراسم ازدواج انیس آزاد با داکتر ذکیه. آنان سالها قبل به این آگاهی رسیده بودند که مراسم پرزرق و برق عروسی در کشوری که میلیونها تن نان خوردن ندارند، عیب و شرم است.

من به کسی اجازه نمی‌دهم که به انیس و سایر شهدا رد و بد بگوید، آنان هرچه بودند ایمان به راه خود داشتند. به یگانه یادگار زندگی مشترک مان (بچه‌ام) بارها گفته‌ام اگر راه پدرت را تعقیب نمی‌کنی هرگز حق تخریب را هم نداری و اگر یک روز راه و فکر پدرت را بد گفتی با تو نیستم.» او که محاکمه شوهرش را از طریق تلویزیون و رادیو دیده و شنیده بود.[۲] می‌افزاید: «روزهای آخر زندگی شان بود من و خانم انجنیر زمری صدیق شهید به پایوازی رفتیم، کل جای محاصره بود و افراد مسلح آماده‌باش ایستاده بودند، کالا را در محل معین زندان از ما گرفتند و بعد از چند دقیقه به دروغ پس دادند و گفتند بروید صدارت اینجا افراد شما نیست. ما راهی صدارت شدیم و با هزار مشکل بالاخره ما را به داخل پذیرفته، رو به من کرد و گفت: تنها خودت درون اتاق بیا... ترس و غم سراپای مرا گرفته بود گفتم چرا، گفت فقط یک نفر را اجازه می‌دهیم. به هزار التماس هردوی مان داخل اتاق شدیم. خادیست برای مان دوسیه شان را خواند و بنا به این این اعدام شدند. صحنه‌ای تکان‌دهنده بود ولی قبول نکردم. روز دگر پیش برادر عبدالله شادان، کریم شادان یکی از روسای "محکمه اختصاصی انقلابی" که در یک اتاق لوکس نشسته بود، رفتیم تقریبا تمام جریان محکمه را با صدای بلند برای ما خواند و گفت: بنا به خیانت و "اشرار" بودن و اعمال تروریستی شان اعدام شدند. خانم زمری که روسی بود و فارسی را خوب تکلم می‌کرد بلند جیغ زد و گفت که زمری و انیس خاین نبودند...»

من نیز با تو گفته‌ام از آرزوی خویش
از شام‌های جاری و
از صبح‌های دور
از پیچ راه‌ها

اینک که دست حادثه‌های زمان مرا
از تو برید و رفت
...
اما عزیز من
هرچند دست فاصله‌های زمان مرا
از تو نموده دور
باور بکن دوباره به هم می‌رسیم ما
باور بکن دوباره به هم می‌رسیم ما

شعر «نامه»، زندان پلچرخی

شاعران انقلابی و آنانیکه در راه آزادی مردم استوار گام بر داشتند شعر را نیز گوشه‌ای از رسالت آزادیخواهانه خود دانسته، پاک زیستند و استوار تا پای دار پیش رفتند. اگر در ایران خسرو گلسرخی و سعید سلطانپور و... این رسالت بزرگ را به دوش کشیدند، در کشور ما انیس آزاد، داوود سرمد، حیدر لهیب، عبدالاله رستاخیز، احمد دهزاد و جمعی دیگر از شاعران جنبش دموکراتیک نوین این ودیعه سترگ را پاسداری نموده و مشمول پیشقراولان ادبیات بالنده، مردمی و پیشرو اند که در راه عدالت خون پاک شان را نثار کردند.

زنده یاد انیس آزاد در آخرین سروده‌اش (۳۳ روز قبل از تیرباران) که بی‌گمان شهکار شعرش خوانده می‌شود و شاید وداع‌نامه‌اش با زندگی باشد، از زیر ساطور جلادان، این عهد و سوگند را تازه می‌دارد:

من کولی شکسته دل بی هدف نیم
کز راه رفته باز کشم پای خویش را
یا آنکه از گزند ره و نیش خارها
در پیش رهروان شکنم عهد خویش را.

«کولی»، ۱۰ اسد ۱۳۶۱

انیس آزاد سرانجام در ۲۹مین سالروز تولدش (۱۷ سنبله ۱۳۶۱) همراه با ۱۸تن از رفقای مصمم‌اش توسط آدمخواران خلقی- پرچمی در پولیگون

تیرباران و جاودانه گشت. انیس و یارانش همه بدون استثنا انسان‌های بلندهمت و سرفرازی بودند که پرپر گشتند تا نخل مقاومت و فداکاری در برابر تسلیم‌طلبی و یاس از گورهای نامعلوم شـان سر بلند نماید و پرچم استقلال‌خواهی و رفاه خلق از خون پاک شان رنگ گیرد.

حقیقت انقلاب ثور

ارگان کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

محاکمهٔ علنی یک باند تبهکار ضد انقلاب

رژیم دست‌نشانده که از استقامت و روحیه بلند انیس و رفقای هم‌زنجیرش وامانده گشته بود، خبر محاکمه مسخره و نمایشی این صخره‌های تسلیم ناپذیر را با انبوهی از دروغ و بهتان از طریق روزنامه‌هایش به نشر رسانید.

انیـس آزاد در زندگی و رزمندگـی‌اش با جوانان پرمدعای امروز قابل قیاس نیست و شـعرش را با یک مشت شـاعران نوخاسته و بلندپرواز هرگز نمی‌شود در یک ترازو کشید، زیرا تعهد درعمل و دیدگاهش او را بـه جایـگاه رفیع در قطـار شـاعران جانباخته معاصـر افغانسـتان قـرار می‌دهد.

اشـعار انیس با تمام کم و کاستی‌ها، سراسـر عشق و آزادگی‌یست و آنانی را بدرقـه می‌کند که در راه آزادی و سـعادت ملت صمیمانـه قدم می‌زنند و در مقابل، تنفر وی از دشـمنان مردمش بی‌انتهاسـت و حتا سستی و بی‌تفاوتی یارانش را در مبارزه علیه دشمن سخت می‌کوبد.

در لحظاتی که خون خلـق از چنگال جنایتکاران وطنی و اربابان امریکایی شان جاریسـت، جمعی به‌اصطلاح فرهنگیان خودفروخته نوظهور با درسگیری از اراجیف خادی - جهادی و حتا واواکی آسـتین بر زده و سـخت تقلا دارند تا درس «فرومایه بودن» را در جامعه ترویج نمایند، و با این سـخن که مبارزه درشرایط کنونی بی‌اثر است، گور آزادیخواهی را بکنند. اینان با سر فرو بردن به دربار اشـغالگران و حامیان جنایتکار شـان سیاست نان با نرخ روزخوردن و به جا و مقام رسیدن را برای جوانان ما با هزار نیرنگ تبلیغ و تزریق می‌کنند.

«حزب همبسـتگی افغانسـتان» که پاسـدار حرمت خون جانباختگان راه آزادی اسـت، با انتشار رزم‌نامه‌ها و سرگذشت قهرمانان واقعی متعهد است که یاد آنان را گرامی داشـته و تبلیغات زهراگین دشمنان مردم را خنثی نماید. به

همین مناسبت اینک گزیده‌ای از اشعار انیس را جهت نشر ترتیب داده است. زیرا ایستادگی خسروگونه انیس و اشعار دشنه‌گونش می‌تواند در چنین اوضاع و احوالی سرمشق جوانان آگاه و رزمنده برای فردای روشن گردد.

شعر و خون انیس در کنار یارانش به مثابه شعر مقاومت به مردم آموزش می‌دهد که در برابر استبداد جنایتکاران خلقی و متجاوزان روسی بپا برخیزید. او از جنس تسلیم‌طلبان هرزه چون پرتو نادری، واصف باختری، رهنورد زریاب، اسحق نگارگر، صبورالله سیاهسنگ و... نبود که با ندامت به انجمن‌های ادبی جنایتکاران پیوستند و جسم حقیر خویش را به سلامت بیرون کشیدند و اکنون رذیلانه در صدد اند تا دریای خون انیس و سایر جانبازان شعر مقاومت مردمی را به سادگی بربایند.

انیس از جنس تسلیم‌طلبان هرزه چون پرتو نادری، واصف باختری، رهنورد زریاب، اسحق نگارگر، صبورالله سیاهسنگ و... نبود که با ندامت به انجمن‌های ادبی جنایتکاران پیوستند و جسم حقیر خویش را به سلامت بیرون کشیدند.

سیاهسنگ یکی از این «دریوزگان» است که با شایعه‌پراکنی قصد دارد غرور و شرف سیاسی انیس را که با خونش رنگین گشته است رذیلانه زیر پا کرده او را هم‌صف خود و سایر زردرویان در برابر دادگاه تاریخ قلمداد کند. به همین سبب با دروغ‌پردازی وقیحانه می‌نگارد: «کمیته فرهنگی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به گردانندگی سید محمد انیس آزاد کلکانی نخستین بار طرح نشرات غیرسیاسی را به میان آورد. این پیشنهاد در آغاز با روی خوش نشان ندادن رهبری ساما و برچسپ "بیهوده هدر دادن امکانات" رویارو شد.»

و در ادامه با نقل و قول های ساختگی و مسخره از زبان این جان‌باخته قهرمان، اضافه می‌کند: «نامبرده در تابستان ۱۹۸۰ اجازه کار یافت و به اینگونه سلسله "انتشارات آییژ" پا گرفت.» چیزی که ساخته و پرداخته ذهن تمامی شاعران تسلیم‌شده و مداح است و به خاطر مرفوع کردن رذالت و سازشکاری‌های بی‌پایان خود اکنون به جانباختگان قهرمان چنگ انداخته و از

از زبان آنان دفاعیه‌های ننگین خود را سامان می‌بخشند. کوتاه اینکه، میان راه و رسم انیس و سایر شاعران انقلابی و این جمعیت دلال که غرق فروش شعر و حرمت خلق اند، رودبار خون فرسنگها فاصله کشیده است. به نقل از نشریه امیدبخش «پیام زن»: «لق لق ارتجاعی واصف و رهنورد و پیروان آنان دریای شعر و ادب آزادیخواهانه افغانستان را مردار نخواهد توانست.»

و سخن آخر اینکه اگر مقاومت و رزمندگی و سرانجام نثار خون انیس به جوان مبارز امروز تحرک و نیرو نبخشد و احساس مسوولیت را در رگ رگ شان جاری نسازد، در حقیقت از راه و رسم انیس و سایر یاران جانباخته چیزی نیاموخته است تا تحویل ویرانسرایی به نام افغانستان نماید.

پانویس‌ها:

(۱) روز شمار زندان انیس آزاد با قلم خودش: ۵ اسد ۱۳۶۰ دستگیر؛ اول سنبله ۱۳۶۰ کوته قلفی، اول میزان ۱۳۶۰ زندان پلچرخی بلاک اول، ۷ قوس ۱۳۶۰ زندان پلچرخی بلاک سوم، ۹ قوس ۱۳۶۰ صدارت، ۲۹ قوس ۱۳۶۰ جزایی.

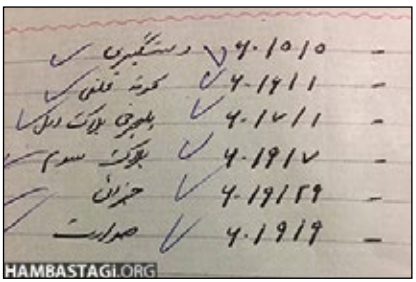

بازنویس روز شمار زندان انیس آزاد

(۲) نسیم رهرو می‌نویسد: «خوشبختانه کست‌های ثبت ویدیویی جریان محکمه توسط افراد نفوذی سازمان ما از رادیو تلویزیون دولتی در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بیرون کشیده شد و در اختیار ساما قرار گرفت. دوسیه‌های چهار تن عضو رهبری پس از سقوط تاج و تخت خون‌آلود حزب دموکراتیک در اختیار رهبری سازمان ما قرار گرفت و تا کنون در آرشیف ساما محفوظ است.» («رنج‌های مقدس»، مضحکه «محکمه اختصاصی انقلابی»، ص ۱۸۸)

حزب همبستگی افغانستان صمیمانه تقاضا دارد تا رهروان انیس با بیرون کشیدن و پخش این ویدیو که نمادی از روحیه بلند آزادیخواهی فرزندان اصیل مردم ما در برابر استبداد اشغالگران روسی و نوکران شان است بذر مقاومت و مبارزه را بیش از پیش تقویت بخشند.

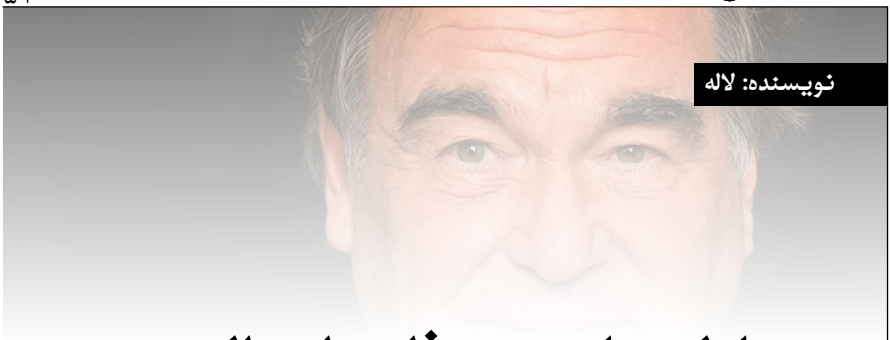

نویسنده: لاله

اولیور استون، فلمساز هالیوود که پلیدی دولت امریکا را برملا می‌سازد

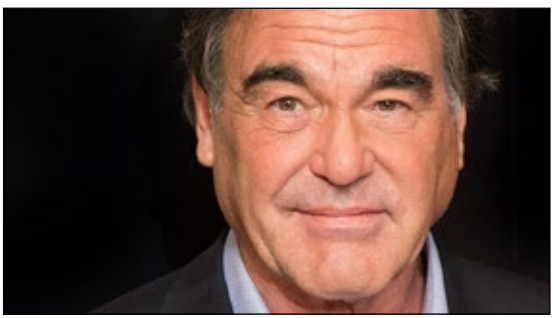

الیور استون (Oliver Stone) فلمنامه‌نویس معروف امریکایی و یکی از برجسته‌ترین فلمسازان هالیوود است که به مسایل بحث‌برانگیز سیاسی امریکا پرداخته منحیث صدای مخالف دولت شناخته می‌شود. در حالی که او با فلم‌های تجارتی مثل «جوخه» (Platoon)، «قطار سریع‌السیر نیمه‌شب» (Midnight Express)، «متولد چهارم جولای» (Born on the Fourth of July)، و «صورت‌زخمی» (Scarface) (تعدادی از آنها برنده جوایز «اسکار») شهرت یافت، اما طی چند دهه گذشته تبدیل به یکی از جدی‌ترین منتقدان دولت امریکا شد. او بخصوص در رابطه با سیاست‌های جنگ‌افروزانه کاخ‌سفید اعتراضش را با تولید فلم‌ها و مستندهای آگاهی‌بخش بیان داشته است.

الیور استون در سال ۱۹۴۶ در شهر نیویارک متولد شد و در پوهنتون ییل تحصیلاتش را ناتمام گذاشت. در سال ۱۹۶۷ در جنگ ویتنام اجرای وظیفه کرد که تأثیرات عمیقی بر فلم‌های معروفش داشت و دلیل اصلی موضع ضد جنگ او بود. طی مصاحبه‌ای در سال ۲۰۰۳ درین باره گفت:

«من بیشتر رادیکال شدم چون بیشتر آگاهی پیدا کردم و درک

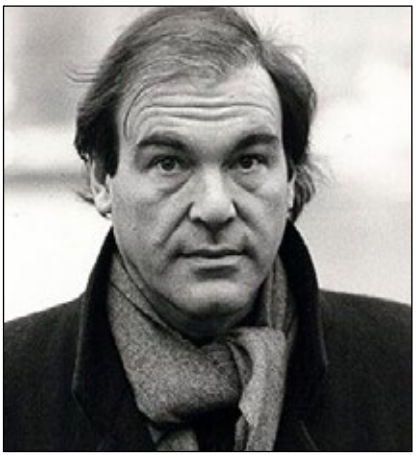
الیور استون (Oliver Stone)

من از آنچه که ما در جهان انجام می‌دادیم تغییر کرد.»

استون به شدت از جورج بوش برای راه انداختن جنگ‌های عراق و افغانستان انتقاد کـرد و دروغ‌هـای او را در این مورد فاش سـاخت. زمانـی که تصمیم گرفت فلمـی در مـورد قتل‌عام «مای لی»[1] در سـال ۲۰۰۷ بسازد، دلیلش را چنین بیان کرد:

«چرا حالا؟ به خاطر عراق. این یک دلیل عمده اسـت. من قصد نداشـتم که فلم چهارم در مورد ویتنام بسـازم. اما این سـال گذشته - شـما احساسات من را در مورد جنگ عراق می‌دانید - من فکر می‌کنم که متاسفانه وقت آن رسیده که حوادثی مثل مای لی را دوباره یاد کنیم.»

در انتخابات امریکا او از اوباما حمایت کرد اما بعدا نادم شده به محکومیت او پرداخت: «برعکس، اوباما سیاسـت‌های دولت بوش را تشـدید بخشـید» و اوباما را مسـئول «ایجـاد بزرگترین چتر نظارت امنیتـی جهانی، بزرگتر از "ستاسی" آلمان شرقی» دانست.

در انتخابات ۲۰۱۶ از برنی سندرز حمایت کرد اما در نهایت به جیل استاین «حزب سـبز» رای داد. اما در تازه‌ترین سـخنرانی خود در مراسـم پذیرش «جایزه لارل برای دسـتاورد فلمنامه نویسـی» از سـوی «انجمن نویسندگان امریـکا» که در ۱۹ فبـروری ۲۰۱۷ در لاس انجلس ارائـه گردید، از هر دو حزب امریکا انتقاد کرده گفت:

«این اشتباه خواهد بود اگر من بر حضور کوتاه خود در هالیوود پایان بدهم بدون اینکه به شـما نویسندگان، به ویژه نویسندگان جوان، یادآوری نکنم که شـما می‌توانید از حکومت و جامعه خود انتقاد کنید. شـما مجبور نیستید سـازش کنید. اکنون مود است که ضد جمهوری‌خواهـان و ترامپ وغیره موضع بگیرید و اوباماها و کلنتن‌ها را به فراموشـی بسپاریم. اما به یاد داشته باشید که در ۱۳ جنگی که ما شـروع کرده‌ایـم و ۱۴ تریلیون دالری که صرف

به تاریخ ۱۹ فبروری ۲۰۱۷، «انجمن نویسندگان امریکا»، «جایزه لارل برای دستاورد فلمنامه‌نویسی» را به الیور استون اعطا نمود که از سوی جیمز ودز (راست) به او تقدیم گردید.

کرده‌ایم و صدها هزار تنی که در ۳۰ سال گذشته از کره زمین نابود گردیدند، این یک رهبر نبود که مسئولیت داشت بلکه یک سیستم بود، سیستم جمهوری‌خواه و دموکرات. و این را هرچه نام می‌گذاریم (مجتمع نظامی-صنعتی-امنیتی-پولی-رسانه‌ای) این سیستمی است که معتقد است «جنگ‌های عادلانه» وجود دارند، که تحت لوای پرچم ما توجیه می‌گردند، پرچمی که پرافتخار به روی زندگی ما اهتزاز می‌کند... نیاز نیست به قربانیان اشاره کنیم، ما می‌دانیم که در بیش از ۱۰۰ کشور با تهاجم، تغییر رژیم، هرج و مرج اقتصادی، جنگ ترکیبی یا قدرت نرم، هر آنچه که شما آن را می‌نامید، مداخله کرده‌ایم، و این نوعی جنگ است. در نهایت، این تبدیل به سیستمی شده که منجر به مرگ این سیاره و انقراض همه‌ی ما می‌شود.

من با این افرادی که جنگ به راه می‌اندازند، اکثر زندگیم جنگیدم. این یک بازی خسته‌کننده است و اغلب وقت شما شکست می‌خورید. و با تمام انتقادها و توهین‌هایی که دریافت می‌کنید -و همچنین تمجیدها- مهم است که به یاد داشته باشید اگر به آنچه که می‌گویید اعتقاد داشته باشید و اگر می‌توانید در آن راه استوار بمانید، قادر به آوردن تغییر می‌شوید.... سعی نکنید که با یافتن موضوعات عامه‌پسند به موفقیت برسید... بلکه برای کشف معنای واقعی درونی زندگی تان در کره زمین تلاش کنید. و هیچ وقت در مبارزه تان برای صلح، نجابت و بیان حقیقت، تسلیم نشوید.»

ادوارد اسنودن، چلسی منینگ و جولیان آسانج منحیث «برملاکنندگان دروغ‌ها» از جانب الیور استون مورد تحسین قرار گرفتند. در مورد آنان گفت:

«من فکر می‌کنم این افراد بسیار شجاع هستند و از آنها باید

حمایت شـــود. شرایطی وجود دارد که در آن شـــما باید از قانون والاتری اطاعت کنید که بیشـــتر از قانونی که شـــما می‌شـــکنید اهمیت دارد.»

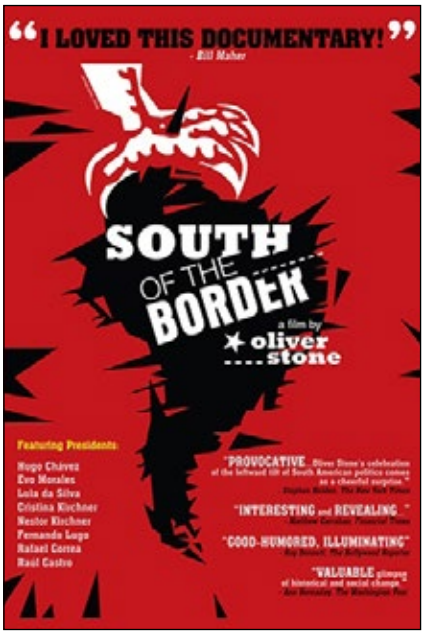

«جنوب مرز»: یکی از مستندهای الیور استون

هرچند بعضـــی فلم‌های او پول‌آور نبودند، اما اولیور بیشتر در پی رساندن پیامش بـــه مردم متعهد بود تا کســـب موقعیت برتر تجاری. در ســـال ۲۰۱۶ فلم «اســـنودن» را ساخت که قهرمانی این جوان شجاع را به تصویر می‌کشد. استودیوهای بزرگ از همکاری با وی ابا ورزیدند اما اســـتون به کارش ادامه داده با دشواری‌ها زیادی آنرا به پایان رساند.

الیـــور چندیـــن مســـتند در مورد امریـــکای لاتین تهیه کرده اســـت که در آن ســـرکوب وحشـــیانه دولت‌ها، جریانـــات و عناصـــر دموکراتیک و چپ توســـط امریکا و دیگر قدرت‌های غربی را روی پرده آورده اســـت. در ضمن برنامه‌های خونین «صندوق بین‌المللی پول» و الیگارشـــی‌های داخلی آن کشورها را نمایان می‌ســـازد. او در آثارش، حمایت امریکا از دیکتاتوری‌های راســـت در ارجنتاین، بولیویا، برازیل، شـــیلی، پاراگوئه و اروگوئه و ترور و ناپدیدشدن شـــخصیت‌های وطنپرســـت و انقلابی این کشـــورها را با اسناد در معرض دید بیننده قرار می‌دهد.

ســـه مســـتند اولیور در مورد فیدل کاســـترو («فرمانده»، «در جســـتجوی فیدل» و «کاســـترو در زمستان»)، یک مســـتند به عنوان ادای احترام به رهبر مردمی ونزویلا، هوگو چاویز پس از مرگش («دوســـت من، هوگو»)، و یک مستندش به نام «جنوب مرز» در مورد رویکار آمدن دولت‌های مترقی و چپ در امریکای لاتین می‌باشـــد که شـــامل مصاحبه با هفت رئیس جمهور پیشرو و مردمی آن دیار می‌باشـــد: هوگو چاویـــز از ونزویلا، ایوو مورالس از بولیویا، رافایل کوریا از اکوادور، راول کاسترو از کیوبا، کیرشنرها از ارجنتاین، لولا

دا سیلوا از برازیل و فرناندو لوگو از پاراگوئه. استون خدمات این رهبران را که در برابر زورگویی امریکا مقاومت کردند و جنبش‌های مردمی را رهبری کردند، گامی مثبت در جهت استقلال سیاسی و اقتصادی منطقه عنوان کرده از آنها ستایش می‌کند.

موضوع کلیدی مستندهای استون افشای دروغ‌های دستگاه تبلیغاتی امریکا است که در میان مردم ترس و هیستری را گسترش می‌دهند. درین میان مستند های وی در مورد امریکای لاتین این واقعیت را به خوبی برجسته می‌سازند.

الیور استون با تعدادی از رهبران مترقی و چپ عصر ما
که در رسانیدن پیام آنان به جهانیان کارهای ارزنده‌ای انجام داد.

«مصاحبه‌های پوتین» که اخیرا آنها را پخش کرد، تلاش استون برای تکذیب «مک کارتیزم جدید» یعنی موج تبلیغات دروغین در مورد دخالت روسیه در انتخابات ایالات متحده و امور داخلی امریکا بود. او تغییر رژیم در اوکراین را هم به درستی یک توطئه «سیا» عنوان کرد. علاقه استون به ایران و احمدی نژاد هم از همین موضع آب می‌خورد که در جستجوی واقعیت‌هایی بود که ماشین تبلیغاتی امریکا آن را پنهان می‌کرد، اما عدم اشاره او به ماهیت پلید و ضدانقلابی رژیم تیوکراتیک ایران و فراموشی صدها مبارزی که در کشتارگاه‌های آن رژیم ضدانسانی شکنجه و اعدام می‌شوند، از بزرگترین اشتباهات این فلمساز به حساب می‌آید.

یکی از شاهکارهای استون مستند سلسله‌دار «تاریخ ناگفته امریکا» (The Untold History of the United States) است. او درین مستند کوشیده

فشـــرده‌ای از پهلوهای تاریک و جنایتبار سرگذشـــت امریـــکا را که جنگ و کشتار و رســـوایی‌های سیاسی مشخصه بارز آن اســـت منعکس سازد. برعکس اکثر آثار تاریخی، این مستند به طرفداری از جمهوری‌خواهان یا دموکرات‌ها نیســـت، بلکه به ســـبک هوارد زیـــن، تاریخ‌نـــگار مترقی و فقید آن کشـــور، گوشه‌هایی از تاریخ امریکا را نقد می‌کند که توسط سیاست‌مداران و رسانه‌ها کتمان می‌گردد. پروفیسر پیتر کزنک که از دهه‌ها بدینسو مصروف مطالعه و افشاگری جنایات امریکا بوده اســـت، با استون در ساخت این مستند همکاری کرده است.

پانویس:

۱) کشـــتار مای لی (My Lai massacre) جنایت تکان‌دهنده نیروهای امریکایی در ویتنام جنوبـــی بود که به تاریخ ۱۶ مارچ ۱۹۶۸ به وقوع پیوســـت و طی آن بیش از ۵۰۰ غیرنظامی بصورت ددمنشانه قتل‌عام شدند. خبر این دهشت یک سال بعد به بیرون درز کرده نقطه عطفی در روند جنگ ویتنام گردیده باعث تشدید جنبش ضدجنگ گردید.

رویارویی ترامپ و پوتین

کارتونیست: Paco Baca

نویسنده: ذکریا

در هجوم طالبان ایرانی بر فراه چه گذشت؟

تعرض گروهی طالبان بر ولایت فراه روزها به سرخط رسانه‌های جمعی بدل گشت که اخبار ضد و نقیضی نیز درمورد به نشر رسید. به‌مثابه چشم‌دید عینی، در این گزارش می‌کوشم آنچه را که واقعا به وقوع پیوسته بیان دارم. حمله طالبان به اشاره مستقیم سپاه پاسداران رژیم خون‌آشام ایران ساعت ۲ بجه شب سه‌شنبه، مورخ ۲۵ ثور ۱۳۹۷ آغاز گردید. صدها طالب مسلح از طرف شمال با عبور از فراه‌رود پوسته‌های کمربند امنیت شهری را شکسته نخست وارد قریه ریگی، قلعه بهبود، سیدآباد، یزدی، چهارباغ و حیدرقلی گردیدند و در همان ساعات اول جنگ از مسیر قلعه بهبود داخل باغ فرقه سابقه که متصل ریاست امنیت ملی فراه می‌باشد، گردیده و بر این تعمیر حملات تهاجمی شان را آغاز نمودند که با مقاومت سربازان مواجه گردیدند. اما رییس امنیت ملی میدان جنگ را ترک گفته به لوای عسکری فرار می‌نماید و سرانجام طالبان توانستند داخل امنیت ملی شده تعدادی از سربازان را بکشند.

در همین شب طالبان با یورش گسترده پوسته دوراهی ریگی و سرک فراه و فراه‌رود را بعد از جان‌باختن قومندان و چند تن از سربازانش تسخیر و تمام

تاسیسات آن را به آتش می‌کشند. از سمت شمال فراه نیز طالبان با برچیدن پوسته سیدآباد و کشتن قومندان واحدخان و تنی چند از سربازان و اسارت عده‌ای دیگر[1] خود را به شهر می‌رسانند و به همین صورت از مسیر قریه چهارباغ حیدرقلی و باغ کافی مسلکی زراعت را که فاصله کمی با قومندانی امنیه و محبس عمومی دارد به تصرف درمی‌آورند و در این ساحه جنگ دو روزه دوام می‌کند تا نهایتا طالبان به شهر فراه داخل می‌گردند.

بصیر سالنگی، والی فراه همپای رییس امنیت ملی به‌جای این که جنگ را رهبری و روحیه نیروهای جنگی را تقویت بخشد، در نخستین ساعات مقر ولایت را ترک گفته با نگهبانانش به لوا پناه می‌برد اما با آرام‌شدن اوضاع در داخل شهر ظاهر شده چند تصویر در صفحه فیسبوکش پخش کرد.

این جنگ بیش از ۱۰۰ کشته و زخمی به جا گذاشت و خسارات مالی فراوانی را به شهروندان فراه وارد ساخت. علاوه بر ساحات نظامی، به آتش کشیدن گمرک فراه، ویرانی دارالمعلمین و انستیتوت زراعت، تخریب دکان‌های کوپراتیف‌ها، تالار شام عروس، خانه و دکان‌های مردم و... از جمله خساراتی اند که حکومت فاسد ع-غ و اربابان جنگ‌طلب شان با خونسردی از کنار آنها گذشته و تا سال‌ها برای بازسازی آن بودجه‌ای داده نخواهد شد.

از آنجایی که طالبان جانی جنگ را به خانه‌های مردم کشانیده بودند، مردم ملکی نیز با ترس و وحشت به گوشه‌های دور و قصبات اطراف شهر مخصوصا ساحه اطراف شفاخانه جدید، میدان هوایی، اطراف لوای عسکری، قریه ننگ‌آب، کهدانک، غلامان، توسک، دارآباد، کوک علیا، کوک شیب و سایر مناطق پناه برده و

پراکنده شده بودند. از سوی دگر قسمت‌هایی از شهر خالی از سکنه شده بود و صداهای مهیب و پی در پی انفجارات و تبادل آتش توپ، تانک، راکت و انواع سلاح‌ها میان دو طرف، شهروندان فراه را سراسیمه و شهر را به وحشت‌سرایی مبدل ساخته بود.

بعد از دو روز جنگ، نیروهای کمکی هوایی و زمینی به فراه رسیدند، هلیکوپترها بر فراز شهر به پرواز درآمدند و فیرهای راکت و ماشیندار بالای ساحات جنگی و غیرجنگی انجام دادند. در همین گیرودار نیروهای امریکایی مدعی شدند که تعدادی از طالبان را در نتیجه بمباردمان‌های شان کشته‌اند. در این میان، چند تن از کارگران مظلوم یک شرکت ساختمانی خصوصی کشته و زخمی گردیدند.

خاطره دخترک هفت ساله‌ایست که پدرش را در جنگ های اخیر فراه از دست داده و خودش نیز مجروح بوده بدون سرپرست در شفاخانه ملکی فراه بستری است. مادر خاطره معتاد به مواد مخدر است و زخم خودش نیز به علت گیرماندن پارچه‌ای در زانویش در اینجا قابل تداوی نمیباشد.

طالبان توانستند از راه چهارباغ و باغ کافی با برداشتن پوسته امنیتی پل باغ‌کافی از سر راه خود، وارد چهارراهی سرک بانک زراعتی و چهارراهی ماهی‌ها گردند و عکس‌های فیسبوکی به نشانه فتح بگیرند.

عصر روز چهارشنبه شهر از آدمی خالی شد و دولت مزدور که اصلا به فکر جان و مال شهروندان بی‌دفاعش نیست فقط ماموران بلندرتبه دولتی را که اکثر شان در فساد و چپاول دارایی کشور سهیم اند در لوای ۲۰۱ جابه‌جا ساخت و فامیل‌های این عالی‌جنابان که از حیف و میل‌های بزرگ و نامشروع به امکانات وافر رسیده‌اند با وسایل در دست داشته شان به ولایات همجوار پناه بردند و تنها مردم فقیر در میان بلایای

دوگانه چشم انتظار ماندند.

ساعت ۸ شب روز پنج شنبه، مورخ ۲۷ ثور سال جاری، دسته‌های طالب بدون فشار و مقاومت نیروهای دولتی شروع به عقب‌نشینی کردند و تا توانستند با خود بردند و آنچه از توان شان خارج بود به آتش کشیدند. گفته می‌شود که گروپ‌های جنگی طالبان از سوی تعداد از دکانداران و ساکنان اطراف همکاری و راهنمایی می‌گردیدند. کشته شدن پسر کاتب عبدالرحیم کارمند موسسه UNهبیتات در این زمینه مشخص شک را به یقین نزدیک می‌سازد.

«آقای نیکلسن، شما که اینجا آمده‌اید، آیا به‌خاطر امنیت افغانستان آمده‌اید یا جنگی که با روس دارید، جنگی که با ایران دارید یا جنگی که با چین دارید؟ و ما را قربانی این فجایع تان می‌سازید.... مردم می‌گویند، فراه یک پروژه است: بین خارجی‌ها، طالبان و دولتی‌ها. یک سازش است. در غیر آن، آیا طالبان کدام فرشته اند که به این آسانی تا مرکز شهر می‌رسند؟»

بخشی از گفته‌های خانم بلقیس روشن
در جلسه هیات دولتی

بعد از عقب‌نشینی طالبان به ساحات امن، مثل آن که دولت فاسد فاتح جنگ باشد، وزیران دفاع و داخله با رییس امنیت ملی همراه با سرلشکر جنایتکاران متجاوز نیکلسن به ولایت فراه رسیدند و به جمع یاران بی‌مایه دولتی خود پیوستند. آنان با کلمات نفرتبار خود زیر دل برخون جاری فراهیان مست خندیدند و با پاشیدن نمک بر زخم‌های مردم لاف و پتاق زیاد زدند. خوشبختانه مردم با انزجار و نفرت بی‌کران اصلا از آمدن و رفتن شان استقبال نکردند و چند تن از نمایندگان مردم در نشست رسانه‌ای شان بی‌باکانه بی‌کفایتی، مزدورمنشی، فاسد بودن و غرق عیش و نوش بودن شان را همانند سیلی به صورت خون‌آلود هر یک حواله کرد ولی افسوس شرم و شرمساری در این وطن نیز مرده است و اگر نه همین کافی بود.

واقعیت امر این است که طراحان و مجریان جنگ فراه سپاه پاسداران رژیم ایران بوده که امروز در عقب طالبان به صورت گسترده در کنار روسیه

و پاکستان ایستاد اند. تمام امکانات مالی و تسلیحاتی و حتا نیروی انسانی از طریق مرزهای ایران به این ولایت و سایر ولایات همجوار منتقل می گردد. به استثنای مرکز فراه و ولسوالی پرچمن و مراکز ولسوالی‌ها سایر مناطق وسیع فراه، نیمروز، هلمند زیر کنترول طالبان قرار دارد و دولت پوسیده با دروغ‌پراکنی و دامن‌زدن به اختلافات بی‌ارزش و خاینانه ملت را مصروف نگه می‌دارد.

با توجه به تجربه سال گذشته که خطر سقوط شهر فراه را لحظه به لحظه تهدید می کرد و طالبان تا دروازه‌های شهر رسیده بودند، در حال حاضر نیز مردم اطمینانی از امنیت جان و مال خویش ندارند زیرا اوضاع حاکم و بی‌تفاوتی سردمداران فاسد نشان می‌دهد که وضعیت بی‌نهایت وخیم است و مردم نیز در حال فرار می‌باشند.

یادداشت‌ها:

۱- این اولین بار است که گروه طالبان مجروحان و اسیران جنگی را به جای تیرباران رها می‌سازند. گفته می‌شود که این دستور از سوی رهبری سپاه پاسداران ایران به طالبان داده شده است.

نویسنده: هیله نوری

کاربران فیسبوک لاف‌وپتاق‌های طوطی ارگ را دوباره به دهنش داخل کردند

به ادامه سفیده‌مالی‌های شاه‌حسین مرتضوی که انسان را بیشتر به یاد همان «فکاهی صاحب‌منصب و توجیه عسکرش» می‌اندازد، یکبار دیگر این طوطی‌گک ارگ به میدان آمده و تلاش به پاککاری خیانت و جنایت از سر و روی ارگ‌نشینان درمورد حمله طالبان خونریز بر شهر فراه نمود. در ۱۶ می ۲۰۱۸ (۲۶ ثور ۱۳۹۷)، مرتضوی (یا براساس پیشنهاد عده‌ای از کاربران صفحه‌های اجتماعی، مرتغنی) در صفحه فیسبوک نوشت:

«فراه
ساحات که در تصرف دشمن بود، اکنون در کنترول نیروهای امنیتی قرار دارد»

درباره مرتضوی به مثل سپنتا که با بی‌شرمی تمام خود را پروفیسر و هرچیزفهم قرن جا زده و به دفاع از کرزی برمی‌خیزد، نیاز به تبصره بیشتر است ولی حالا به نظرهای هموطنان ما در پای این پست وی اکتفا می‌کنیم که بیانگر عمق تنفر مردم افغانستان از دولت کنونی و گدی‌گک‌هایش می‌باشد.

البته چند سال بعد منتظر نشر کتابی از جانب مرتضوی نیز استیم ولی مطمینا که در کنار ساعات خواب غنی، چیزی بالاتر از طرز نان خوردن و تشناب رفتن وی نخواهد داشت. و اینهم، تعدادی از نظرات کاربران فیسبوک در پای پست مرتضوی:

H Ehsan Yosef

مرتضوی صاحب وقتی که کار از کار گذشت چه فایده مردم را قتل عام کردند بهترین جوانان را از دست دادیم شهر ما خراب شد حالا امدند که چکار کنند. جناب مرتضوی جنگ فراه جنگ ایران روسیه و امریکاست من و شما فقط اله ی دست این کشور ها هستیم شما هم حقیقت را میدانید ما هم. شما لطف کنید بجای این همه گفته های الکی صدای مردم را به گوش مسولین برسانید.

Ahmadi Benazer

بازهم مرتضوی سگ صفت برای طرفداری غنی عو عو میکند

Mohammadali Rasa

اما با چه قیمت؟ مگر ارزش خون سربازان که در آنجا جان داد، فقط جنت

فردوس خواستن برایشان است؟

Murtaza Hassani

مســـولیت این همه فاجعه و قتل عام انسان ها را کدام مسئولین بی ننگ تان به عهده میگیره ؟؟؟؟؟

Aslam Aslam

آقای مرتضوی، این جنت فردوس کی نصیب اشـــرف غنی، اتمر، استانکزی، عبدالله و مابقی جنایتکاران حکومتی خواهد شد.

Atiqullah Nayibee

خوشـــحال هم هستی همه چیز از دست رفت تو خوس خوش نرمک نرمک قدم بذان که گویا هیچ کاری نه شده بود پس گرفتیم شرم تان باد ووتو گر .

Aslam Aslam

دشمن با تمام امکانات جنگی ای که به دست آورده بودند عقب نشینی کردند. بعد از مرگ سهراب دنبال نوشدارو می گردید.

H Ehsan Yosef

مرتضوی صاحب حرف مفت را بگزار کنار فراه همین حالا جنگ شـــدید است این گفته ها را به خورد ما نسل جوان نمی توانی بکنید

Akram Wakili

دشمن در ارگ است نه در فراه. و آنهایکه در فراه هرج و مرج اجاد کرده اجیر ها است.

Abdullah Ebne Mubarak Ahmadzai

آقای مرتضوی: شـــرم خوب چیز است،از دیروز صبح شـــهر فراه را بجز مقام ولایت،فرماندهی امنیه و میدان هوایی طالبان تســـخیر کردند. از ریاست امنیت ملی ماشـــین آلات،وسایل و کمپیوتر ها را با خود بردند. در داخل شهر و بانک زراعتی ۴ کانتینر مملو از ســـلاح های سبک و سنگین بدست شان افتاد و تا ۲ بجه مصروف انتقال آن بودند. خلاصه: طالبان تا به ۷ شـــام دیروز همه هست و بود نظامی و تسلیحاتی را توسط موترهای کلان از شهر بیرون کردند و در اخیر ساعت ۷ و ۳۰ خود شان نیز از شهر بیرون شدند. تا ساعت ۹ شب هیچ طالب در نقاط مرکزی شـــهر وجود نداشت حالا وقتی یک فرد عادی هم باشد این ادعای شما را کرده میتواند. حالا این عکسها و سلفی ها را چه به سر بزنیم؟ ناحق لاف و پتاق نزنین.لطفا

Wasim Khairzad

یاراااا نمیفهمم که ما احمق استیم یا شما بیش از حد ... حالا که گپ از گپ تیر شده ، صد ها سرباز قهرمان شهید ، صد ها خانه بی سر پرست ، صد ها زن بیوه ... اگر خداوند (ج) همین حالت را در خیر ما نهفته است پس درست اگر نی پس دعاء میکنیم که هر چی زود تر این حکومت خاین و دست نشانده تباه و بر باد شود.

Masoud Saleh

حالا چی کنیم وقت از وقت گذشت جوانان را همه را کشتند سربازان را شهید کردن شما جز فروختن خون ای سربازان کاری دیگر ندارید لعنت خداوند بر ع و غ که و تو امثال تو انسان های کثیف که هنوز همه چی را میبنید و خودرا کور میدانید

Aghajan Radfar

شرم کنید یک دولت استید در مقابل چند نفر ایستادگی کرده نمیتوانید. زمانیکه عسکر های قهرمان در معاصر استن صد بار کمک میخواهند تا اینکه شهید میشوند یک طیار یاکمک برای شان نمیرسد. امداد جان شرم کن اگر یک روز حکومت بدست بخورد تمام شما قاتلین ملت را به دار آویزان میکنم لعنتی های بی وجدان

بشیر آتشبان

مرگ باد به همین افتخارات فریبنده تان ! به کدام دستآورد تان فخر می کنید ؟ شما شهری را دوباره بدست آوردید که جوی هایش پر از خون ده ها همچو سربازی بنام موسی شهید است ، شما شهری را دوباره به کنترول خود آوردید که همه مواد جنگی دولت به محل بود و باش مخالفین افتاده است ، شما شهری را بدست آوردید که میلیون ها افغانی به بیت المال خساره رسیده است و شما شهری را دوباره بدست آوردید که همه شهروندان آن روح و روان شان خسته و افسرده، تن های شان تکه و پاره است . ما شاشیدیم به همین افتخارات فریبنده تان !

سلطانی نجیب الله

این چه افتخاریست که بعد از قلع و قمع کردن شهر و آبادی و به خاک و خون کشانیدن مردم تصاویر دفاع از شهر را میگذارید و با افتخار مینویسید (فراه) . چرا قبل از وقوع حادثه پیشگیری نمیکنید ؟ چرا استخبارات کشور را که شاهرگ کشور است را فعال نمیکنید تا از فعالیت های دشمن حتی در بیشه هایشان باخبر شوند ؟ چرا از سربازانی که از پشت خنجر خورده و به شهادت

می‌رســـند حمایت نکرده و در زمان حیاتشان پشتیبانی و تجهیز نمیکنید تا دیگر تعداد تلفات ســـر خط خبرها نباشند ؟ اکمال و تجهیز قرارگاه های ثابت نظامی هزینه بر هســـتند یا سوق دادن یک قول اردو از این ولایت به آن ولایت ؟ خر خودتان هستید نه ملت با شعور افغانستان . زنده باد سر سپردگان نظامی کشورم ، مرگ بر خائنان خود فروخته !

Ali Fikrat

بـــه اندازه کافی تجهیزات نظامی، و مواد لازم را غارت کرده مردم را کشـــتند، بقول سخنگویان شما عقب نشینی تاکتیکی کردند. مرکز ولایت محاصره میشود خوشحال هم میباشید طالبان رفتن، شرم که ندارید...

Tahery Kp

واضح اســـت که شورشیان بعد از تصرف شهر فراه بنابر معامله که اجیران درون نظام کردند،دوباره بعد از ایجاد وحشـــت و دهشت شهر را ترک میکنند. اما این بی کفایتی ها شما با قیمت زندگی سربازان تمام میشود. ننگ باد

Jalaluddin Nikpai

چی فایده تمام تصلیحات به دســـت دشمن قرار گرفت و هزار خانه و فامیل به غم نشستن و عزیز های شانرا از دست دادند و حالا تو بی شعور آمدی به افتخار میگی که پس تصرف نمودیم. شرم هم خوب چیز هست مگم در وجود تو هیچ دیده نمیشه. بار ها کوشش میکنم که کمنت ندهم اما میبینم عادت های تو مثل همان ســـگ های ولگرد و روی بازار میمانه که یک توته گوشت را بندازی و طرفش میدوی. البته دور از کرامت انسانی

Yunus Yama Afshar

فایده ندارد او احمقا علاج واقعه ره پیش از واقعه بگیرن بی وجدانا خداوند شـــما ره لعنت کنه وطن فروشـــا حمگیتان باید خوده حلـــق آویز کنین اگر وجدان دارین آیا میدانین چقدر نفر کشته شده چقدمادر .پدر.برادر.وخواهر .بی برادر .بی شوهر.بی پسر ساختین .سبب این کشتار جمعی در فراه شما استید (غنی.عبدالله. اتمر.استانکزی.وهر لعنتی دیگری که دست به این خیانت زدن)

...ادامه نظرات را در این صفحه ببینید:

hambastagi.org/new/fa/farsi-received-articles/2460-shahhussain-murtazawi.html

نویسنده: هیله نوری

انزجار کاربران فیسبوک بر افتتاح منار یادبود برای قسیم فهیم

در ۸ حمل ۱۳۹۶، دبل عبدالله کلیپ ویدیویی‌ای را در صفحه فیسبوکش با عنوان «افتتاح منار یادبود "مارشال محمد قسیم فهیم"» به نشر سپرد. هموطنان با درج نظرات شان در پای این پست سیلی‌های محکمی بر روی عبدالله و شرکا زده ساخت منار برای «مارشال» بیسواد را در شرایطی که در کشور صدها سرباز هر روز کشته می‌شوند و خانواده‌هایشان تباه می‌گردند، با منطق بلند محکوم کرده اند. ما گزیده‌ای از این پیام‌ها را جمعاوری کرده در ذیل می‌آوریم که نشانگر اوج تنفر مردم از حاکمان پوشالیست:

Omer Mir Kamwar

چه یک مارشال بی‌سواد داشیم، از بارگاه ایزد منان برایش آتش دوزخ را تمنا مینمایم، و دعا میکنم که همه همسنگرهایش هم در پهلویش بسوزند تا باشد ملت ما از شر این شرف‌باختگان رهایی یابند.

Faiz Javid

به امید آن روزیکه یک یک تانه مردم سر همی منار های خودجور کرده تان بشانه و همرای مارتول د کله تان بزنه که ته حلقت برایه ...

Dr. Abdullah Abdullah
March 28 at 5:42pm ·

افتتاح منار یاد بود "مارشال محمد قسیم فهیم"

35K Views

Like Comment Share

1.7K Top Comments

97 Shares

Write a comment...

Khadim Ashrafi
به تخم شما لعنت که به مارشال دزد و بیسواد و مافیایی منار میسازید اما معاش عسکری که میجنگد برایش نمیرسد.
2
Like · Reply · 1w

Omer Mir Kamwar
چه یک مارشال بی سواد داشیم، از بارگاه ایزد منان برایش آتش دوزخ را تمنا مینمایم، و دعا میکنم که همه همسنگرهایش هم در پهلویش بسوزند تا باشد ملت ما از شر این شرف باختگان رهای یابند.
62
Like · Reply · 1w

2 Replies

Ahmad Omid
اي خدا جان قربانت شوم مردم از گشنه گي ميميره اينها مرده هايشان هم بايد در قصر باشند لياقت، صداقت، خدمت اين چيز ها درك نداره اما قصر باشه
مردم به مكتب شفا خانه يوهنتون ضرورت خو اين همه آبادي به يك مرده چي مينه به مردم چي به درد ميخوره ؟؟؟ See More...
45
Like · Reply · 1w

Masoud Rahmani

تمام کابل را خورد این مارشـــال بی‌سواد و کم عقل در آخر به یاد بودش منار میسازند واقعا متاســـفم برای دولت مان .... فقط قبرش نصف کابل را گرفته در حالی که مردم بیچاره ما در شهر کابل جای برای زندگی کردن ندارن....

Aadel Alawi

خدمات این جنرالهای و مارشـــالها برای وطن چه است که منارياد بود درست کردند بخدا جز ویرانی برای ملت و پر کردن جیب های خودشـــان و مســـت ســـاختن فرزندان ودوربر شان هیچ خدمتی نکردند امروز وطن دربدر است اینها منار یادبود میسازند مرگ برشما خایینین و وطن فروشان

Muhib Shah Murad Tanha

بازهم مرده پرســـتی؟ به لحاظ خدا کمی در مورد مردم افغانستان هم فکر کنید ???? داکتر صیب خداوند شـــما را در او دنیا در جای قرار بته جای قسیم فهیم باشد. آمین

Ahmad Shah

همین منار مارشـــال بینی را شما چرا از پول ملت ســـاختید میلون دالر را بالای قبرش و حال بالای نام اش از پول ملت فقیر و بیچاره ما ساختید.. در حال که که مارشال بینی افغانستان را چور و چپاول و برباد کردند.. بی ناموس ها

Lee Mar

دگه چز از دستت تان نمیایه فقط همی ره میتانین که به مورده ها منار و قصر ها بسازین کاش منار و قصر ها از گناهایش کم بسازه ای وطن زخمی زخمی است همو بودیجه ره به راهی به مصرف برسانین که به ای وطن دوا شوه

Waheed Zamani

خائنین خود را در نابودی میبینند و دســـت و پاچه شده اند میخواهند که خود را بر حق ثبوت کنند اما این کار های شان برعکس تمام میشود جنبه منفی به خود میگیرد و در نزد مردم منفور تر میشوند

Farzana Mohammed Omer

برو در منطقه شـــان منار بساز کابل باغ وحش نیســـت که به هر کی مرغانچه میســـازید از منار پیش نمیروید همین منار و همین جهادی ها ???? ???? ???? ???? ???? ???? بیغیرتـــی هم از خود حد دارد بـــی حرمتی هم حد دارد مثل جهادی بیغیرت و بی وجدان در طول تاریخ نیســـت حتا خلجی و مغول غیرت داشت از این بی وجدان مردم کرده

Aghajan Ahmadi

دیگر چیزی بـــرای گفتن ندارم فقط اینقدر میگم که لعنت بر شـــما عبدالله و لعنت بر کرزی لعنتی و دارو دســـته شما روزی خواهد رسید که این مورده های جنایتکاران دزد های غاصبین از قبرهای شان کشیده و در دریای آمو انداخته تا که ما مردم کابل از شر این مورده پرستان نجات یابیم

Nemat Tutagel

دیگر چیز خو جور کرده نمیتوانید که مضدر خدمت به مردم شـــود تمام دوره که بودید خوب خدمت کردید. آفرین والله مرده هایتان را خوب نگه کنید. شما مرده پرست ها خدا میداند که چند میلون دالر را باز مصرف کردن.

Mirwais Khan

با این مصرف میشـــد یک مکتب ابتداییه ساخت، این منار چی درد این ملت را کم میکند؟

Mohammad Akram Lawar

محترم ویار صاحب...شما جیزی تحریر نموده ایدمستحق صد نمره میباشد. ولی افسوس که کســـی انرا بداند وبخواند ودرک انرا داشته باشد منطق وعلم جیزیرا اجازه میدهد که شما انراگفته اید واوباشان لنده غران ومنافقین ومفسدین نسبت عدم موجودین داشتن فهم عالی واسلامی به موضوعات مزخرف وبی معنی خوش هســـتند وبه أن بیهودگی ها میبالند نزد این قماش مردم ملت ووطن دین. عقیده اسلام وبلاخره روز باز پرس اصلا طرح نمیشود

Khadim Ashrafi

به تخم شـــما لعنت که به مارشال دزد و بیسواد و مافیایی منار میسازید اما معاش عسکری که میجنگد برایش نمیرسد.

Osmani Dartalahshe Tow

شـــرم لعنت برشما باد که به دستور آی ایس آی و بیگانه این کشور را غرق در خون کرده اید روزانه صدا جوان رشید کشور بخاطری حکومت فاسد شما جان میبازد که اگر خدای باشد شما زانیان بچه بازان وبی فرهنگان را بجزای اعمالتان برساند مارشالتان تا صنف نهم درس نخوانده بود مکمل نام کشورا کشور دزدان خاینین ونکوکران بیگانه بگذارید

Fahima Alavi

شرم‌آور است که به جای ساختن سرپناه برای هزاران آواره و بی‌خانمان، پولهای گدایی را مناره‌ی یادبود برای یک مفت‌خور بی‌مصرف تر از خودت می‌سازی.

شما لایق مرگ هم نیستید. حیف از وقتی که ما مردم خوش خیال صرف نوشتن در فیسبوک شما انگلها می کنیم.

Farid Amiri

خوشا به حالی قســـیم ربانی و دیگر وطن فروش های تان که عقلا یک گودال برایشان یافت شد اما وای به حالی عبدالله ... گلبدین ولدزنا و دیگرهای تان که از قید قلم باز ماندن که اگر شـــما در دســـت من بودید همیتان را زنده در یک گودال دسته جمعی با تمامی مواد غایطه مردم افغانستان برای همیشه دفن میکردم باز همین قســـم بالای گودال تان منار یادبود میساختم و نوشته میکردم که اینجا گودال حرامزادگان است که برای از بین بردن وطن خود قتل عام مردم خود و بیناموسی دوزدی جاسوسی بچه بازی مزدوری به کشور های همسایه و خارجی و غیره جامع گو را خوردن و برای همیشـــه با افغانستان و مردم افغانستان وداع گفتتن و پول های حرام خود را برای چوچه سگهایشـــان به میراث گذاشتن. در اخر اگر کسی از انها پشـــتیبانی میکند انها هم میتوانند با این کیثف ها شریک شوند و تکت یک طرفه بخرند.

Aziz Khan

هرکسی که بنام جهاد چوروچپاول کرده قتل کرده و یا از نام جهاد به نفع خود جهاد کرده در مرض گرفتار شـــود که علاج ان درکره زمین پیدا نشود وسگ واری مردار شود ومرده‌اش همیشه بی‌عزت و بنام خاین یاد شود که بازماندگان آن ازخجالت و بی عزت باشد

Taiba Noorei

مرده ضرورت به منار و قصر نداره. اما زنده هاییکه در زمستان و بهار از گرسنگی و بی سر پناهی میمیرند ضرورت به کمک دارند. لطفاً به زنده ها کمک شوید. بدون قصر و منار ظرفیت همه به مردم معلوم اســـت. هیچ حرکت پنهان از چشم مردم نمیماند تنها تاریخ بیان همه کارکرد هاست. لطفاً به خود بیاید.

Nader Azizi

دیگه کدام کاریِ نه دارین شـــما! امروز روزیِ قسیمیِ دیوانه است فردا از ربانی اســـت دیگه روز از مسعوده اســـت دیگه روز از مزاری است از فلانی است از پستانی!! کل مردم از بیکاری فقر به فغان آمده اند و شما؟؟؟؟

Akbar Ghaznawi

اگر پول مصرف شـــده در این منار برای خیمه نشینان پنجصد متر دورتر از این منار توزیع میگردید شاید برای چند روزی قوت و لایموت برای فامیل های خود تهیه مینمودند! سیر چه خبر از حال گرسنه

Shabir Ahamad Massoul Faqiry

همین تورنجرال که قطه را تقدیم کرد کلاه سرخ کمندو فکر کنم از سواد کم تر معلوم میشه نسبت به او جوان که پیش ازاین قطعه را تقدیم کرد باید تورنجنرال محترم ما به تقاعد سوق شود تا جاه گذینش یک کدر ورزیده باشد این خو خیر ریس صاحب اجراییه بود اگر کدام دیپلومات خارجی میامد و این جناب برایشان قطه تقدیم میکرد بینی اوردوی ما خواهد میبرید

...ادامه نظرات را در این صفحه ببینید:

hambastagi.org/new/fa/farsi-received-articles/2440-abdullah-abdullah-fahim-minaret-comments.html

قتل‌عام بیده در امریکا، انگیزه روز جهانی کارگر

در ۴ می ۱۸۸۶، در چهارمین روز اعتصاب و تجمع کارگران امریکایی که خواهان تعدیل شـرایط کار و کاهش سـاعات روزانه کار از ۱۰ به ۸ سـاعت بودند، پس از انفجار در داخل معترضان که باعث مرگ یک پولیس شد، پولیس به روی کارگران اعتصابی و هواداران شان آتش گشود. در این حادثه تعداد بی‌شماری کشته و زخمی شـدند و پسـان دولت چهار تن بی‌گناه را اعدام نمود. از آن به بعد، «انترناسیونال دوم» روز اول می را جهت یادبود و احترام از کشته‌شـدگان به حیث «روز جهانی کارگر» انتخاب نمود که تا به امروز در سراسر جهان تجلیل می‌شود.

نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را در کابل و ولایات از آدرس‌های ذیل به دست آورده می‌توانید:

کابل

نمایندگی انجمن نویسندگان افغانستان
جوار پارک تیمور شاهی

شرکت کتاب شاه محمد
چهارراهی صدارت

کتاب فروشی مقدم
مارکیت جوی شیر کابل

کتابخانه وحدت
نیاز بیک، دکان حاجی

کتاب فروشی معلم محمد وحید
د افغانستان آریانا مارکیت، دکان اول

کتاب فروشی رفیع الله
پل باغ عمومی، لب سرک، زیر پشتنی بانک

هرات

کتاب و قرطاسیه فروشی عبدالجبار "یعقوبی"
جکان غوند یازده،
مقابل مکتب متوسطه خلیل الله خلیلی

بلخ

کتاب فروشی عبدالغفور عرفانی
کتاب فروشی عبدالرازق انصاری
مزار شریف، چهارراهی بیهقی،
پوسته خانه شهری

کتاب فروشی فیروز
مقابل نشنل بانک پاکستان

تخار

فوتوکاپی آمو، نجیب الله رحیمی
تالقان، بندر بدخشان، مقابل فوائد عامه،
دکان نمبر ۱۰

کندز

قرطاسیه فروشی محمد هارون
جاده ولایت

بامیان

کتاب‌فروشی محمد ظاهر حیدری،
جوار سبزی فروشی، شهر بامیان

غزنی

کتاب و قرطاسیه فروشی توحید
شهرک البیرونی، جاده خاتم الانبیا

کتاب و قرطاسیه فروشی احمدی
پلان سوم، کوچه زیارت خواجه علی

کتاب فروشی فرهنگ ۱
جوار کتابخانه عامه

کتاب فروشی فرهنگ ۲
سرک تانک تیل کهنه، رسته نجارها

ننگرهار

کتابفروشی سیار
ولسوالی خیوه

کنر

کتابفروشی احمد ظاهر
چغانسرای، سرک قومندانی

فراه

کتابفروشی عزیزی
واقع ناحیه سوم،
مقابل لیسه نفیسه توفیق میر زایی

بغلان

کتاب و قرطاسیه فروشی فردوسی
شهر پلخمری، مقابل غضنفر بانک

بدخشان

کتاب و قرطاسیه فروشی ضیایی
فیض آباد، دشت شهدا، مقابل تربیه معلم

نورستان

عکاسخانه، فوتوکاپی و قرطاسیه فروشی میا
روبروی مسجد انصاف مارکیت، پارون - نورستان

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛ اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را به دل دارید؛ اگر تلاش می‌ورزید علیه جنایات و خیانت‌های اشغالگران و نوکران میهن‌فروش شان نقشی ادا کنید، به «حزب همبستگی افغانستان» بپیوندید و در تکثیر و پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیع‌تر بکوشید!

آدرس: پست بکس شماره ۲۴۰، پسته خانه مرکزی
کابل ـ افغانستان

موبایل: 0093-700-231590
ایمیل: info@hambastagi.org
سایت: www.hambastagi.org
فیسبوک: FB.com/Afghanistan.Solidarity.Party
facebook.com/hambastagi
تویتر: twitter.com/hambastagi
یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌ی هواداران و دوستدارانش اتکا دارد. با کمک‌های نقدی‌تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank
Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan
Name: Sayed Mahmood
Account No: 001903204644917

Ghag
Hambastagi
(The Voice of Solidarity)
A Publication of the Solidarity Party of Afghanistan
57
APRIL - MAY 2018

انجنیر سید کمال خان، فرزند آزاده و قهرمان افغانستان

صفحه ۲۶

قیمت: ۲۵ افغانی